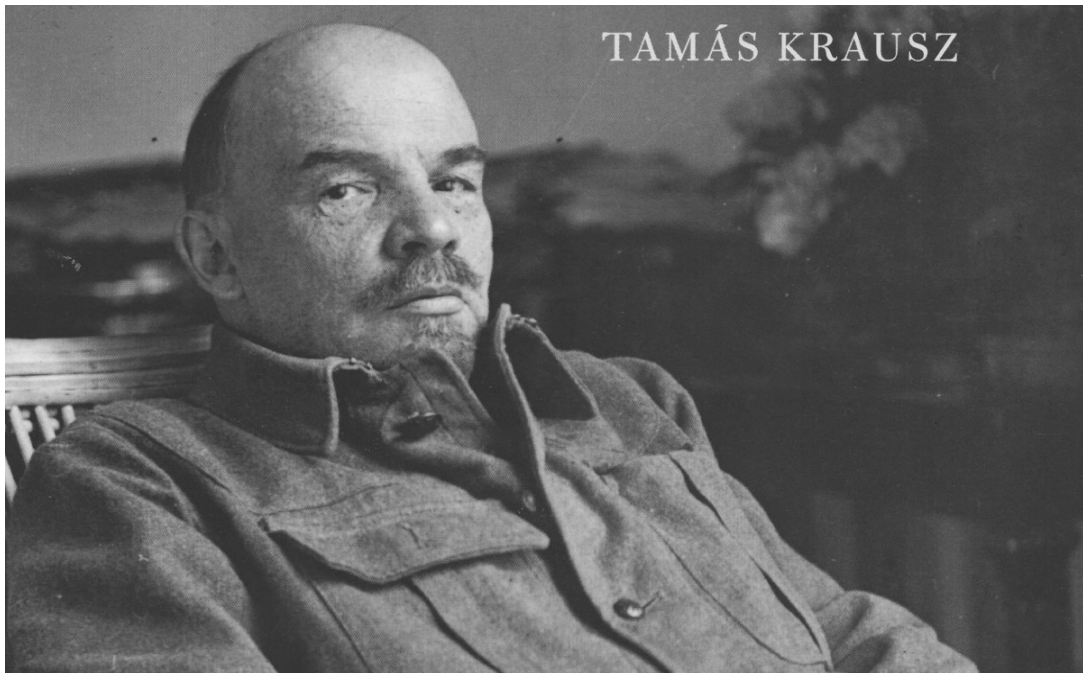




نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

لنین، سرمایه‌داری روسی و انقلاب

فصل دوم کتاب «بازسازی لنین: یک زندگی‌نامه‌ی فکری»



توماش کراوس

ترجمه‌ی عباس شهرابی فراهانی

خردادماه 1397

اشاره‌ی مترجم: متن حاضر ترجمه‌ی فصل دوم کتاب *بازسازی لنین: یک زندگی‌نامه‌ی فکری* اثر توماش کراوس، روشنفکر مجار، است. کل کتاب در دست ترجمه است و نیمی از ترجمه انجام شده است. اعداد داخل پرانتز اشاره دارد به توضیحات نویسنده و منابع که در پایان متن آمده‌اند. اعداد داخل کروشه توضیحات مترجم یا معرفی شخصیت‌های تاریخی هستند که در پاورقی آمده‌اند. معرفی شخصیت‌های تاریخی از نمایه‌ی توصیفی‌ای که در پایان کتاب تعبیه شده، گرفته شده است.

* * *

وظیفه‌ی یک پروفیسور بورژوا عریان کردن کل سازوکار یا افشای همه‌ی طرح‌ها و دسیسه‌های انحصارگران بانکی نیست، بلکه نمایش آن‌ها در منظره‌ای خوشایند است.

وی. آی. لنین، *امپریالیسم: بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، مجموعه آثار، جلد 22، ص. 219*

چالش‌های پیچ قرن

در آغاز قرن بیستم، 82 درصد از جمعیت عمدتاً دهقانی روسیه در ولایت‌های اروپایی زندگی می‌کردند. فقط 13.4 درصد از کل جمعیت 125.7 میلیونی ساکن شهرها بودند. نرخ زادوولد نسبتاً بالا بود و حدود یک‌چهارم جمعیت کم‌تر از نه سال داشتند. با فرارسیدن سال 1914، با وجود سرمایه‌گذاری سریع، توسعه‌ی صنعتی و افزایش چشمگیر سهم جمعیت شهرنشین، مازاد جمعیت دهقانان و کشاورزان کاهش نیافت.⁽¹⁾ حتی امروز، عمق نفوذ سرمایه‌داری در روسیه‌ی آن زمان، موضوع مناقشه‌ی تاریخ‌نگاران است، به ویژه با توجه به این‌که روسیه امپراتوری‌ای به وسعت یک قاره و متشکل از صدوچهل ملت بود. پس از واکاوی دقیق پیامدهای فلسفی-فکری توسعه‌ی اقتصادی در آن زمان – که هیچ تاریخ‌نگاری نمی‌تواند بدون آن به درکی تحلیلی از تاریخ انقلاب‌های روسیه برسد – آسان‌تر می‌توان به فهم این وضعیت نزدیک شد.

از سه دهه‌ی پایانی قرن نوزدهم، یعنی از اصلاحات ارضی 1861 به بعد موضوع اصلی بحث دانش‌آموختگان در حیات روشنفکری، سرشت سرمایه‌داری روسیه بود که به تازگی توسعه می‌یافت و تحت حمایت حکومت خودکامه قرار داشت.⁽²⁾ هر دو دسته‌ی

نویسندگان مهاجر و بومی از هرتسن تا داستایوفسکی، از کوالوسکی تا کلیوچوسکی¹، از مارکس تا لنین جوان، همه درگیر فهم ویژگی‌های شکل جدید توسعه در روسیه بودند و هر یک متناسب با باورهایشان به نتایج سیاسی خاصی می‌رسیدند.

پرسش بنیادی بازه‌ی دهه‌ی 1890 تا نخستین انقلاب روسیه را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد: پیشرفت‌های جدید سرمایه‌داری که به واسطه‌ی سرمایه‌گذاری مستقیم سرمایه‌ی خارجی به دست آمده، چه ویژگی‌ها و معیارهایی دارند؟ درون این پرسش، پرسشی دیگر نهفته بود: ریشه‌های «سرمایه‌داری زراعی» چیست؟ رشد چشمگیر صنایع سنگین در دو شهر اصلی روسیه و مناطق بزرگ‌تر پیرامون‌شان و نیز مناطق معدنی پررونق و بسیار سودآور، برای درک روشنفکران روسی از چشم‌اندازهای نظام جدید، خوراک فکری آماده کرد. به‌هرحال، این‌طور به نظر می‌رسید که امپراتوری چندملیتی روسیه رو به سستی می‌رود؛ فرایندی که آرزوها و خواسته‌های ملل درحال‌خیزش به آن سرعت می‌داد.

نظر به پیامدهای طبیعی رشد سرمایه‌داری - آلودگی شهری، دگرگونی آرام اما سرمایه‌دارانه‌ی کشاورزی، تفکیک اقتصادی و اجتماعی، گسترش بیکاری، فحشا و فقر و تکثیر جرم و جنایت - نتایجی به دست می‌آمد. نخستین انقلاب روسیه، با اهداف و نتایج جزئی بورژوا-دموکراتیکش، کینه‌هایی را که از پیش در جامعه وجود داشتند آشکارا تشدید کرد. ظهور احزاب سیاسی قانونی، «قانون اساسی تزار»، «دوما»، ولع دهقانان برای زمین، و هراس اشرافیت و آریستوکراسی زمین‌دار از باختن پایگاه اجتماعی خود، از نتایج انقلاب بودند. بنابراین، بحران خودکامگی حاکم را می‌توان به عنوان مسائل ناشی از عروج طبقات متوسط و فعالیت انقلابی جنبش کارگری مدرن بیان کرد. حل این بحران مستلزم گذر سیر تاریخ بود.

نخستین انقلاب روسیه تجلی همه‌ی تناقض‌های بنیادی شکل جدید توسعه بود: شکست سیاست امپریالیستی، شکست تحقیرآمیز در جنگ روسیه و ژاپن (که ضعف نظامی امپراتوری را نشان داد) و مشکلات اجتماعی بیش‌ازپیش یأس‌آوری که وحدت اجتماعی و سیاسی را از درون به خطر می‌انداختند. شکل‌های سنتی مقاومت اجتماعی مثل شورش گرسنگان، تصرف زمین به دست دهقانان و اعتصاب‌ها جریان داشتند. هم‌زمان، شوراها (soviets) شکل گرفتند و کارگران مسلح قیام کردند (دسامبر 1905). در این می‌توان روند پویایی از رویدادها را مشاهده کرد. با تضعیف چارچوب نظام خودکامه، جناح‌های متعدد جنبش سوسیال‌دموکراتیک به راه‌هایی برای پیشبرد انقلاب می‌اندیشیدند. در این نقطه، با رادیکال‌شدن فزاینده‌ی انقلاب، عبور از سرمایه‌داری به عنوان یک کل ممکن می‌نمود.

¹ واسیلی اوسپوویچ کلیوچفسکی (Vasily Osipovich Klyuchevsky - 1841 - 1911) تاریخ‌نگار و استاد دانشگاه بود.

پس از شکست نخستین انقلاب، تناقض‌های انقلاب روسیه حول سه موضوع اصلی دسته‌بندی شدند: 1) خودکامگی جدید؛ 2) بدیل‌هایی که اصلاحات زراعی استولپین و توسعه‌ی اقتصادی روسیه عرضه می‌کرد؛ 3) راهکارهای سیاسی برای توزیع زمین کشاورزی و توسعه‌ی صنعتی. این موضوع آخری، مشخص‌کننده‌ی نزاع‌های درونی جبهه‌ی کارگران انقلابی بود.

هرچند شکست کامل اهداف انقلابی در سال 1907، راهکارهای بورژوازی پادشاهی مشروطه را به جامعه‌ی تحصیل‌کرده تحمیل کرد، روشنفکران روس در نحوه‌ی فهم چنین «آمیزش»ی اختلاف داشتند. روشنفکران متوسل به حکومت خودکامه، مثل لیبرال‌های محافظه‌کاری که در نگارش کتاب وحی (Vekhi) گرد هم آمده بودند (بردیا، استرووه، بولگاوف^۲، فرانک^۳ و دیگران)، کوشیدند توسعه‌ی بورژوازی را زیر یک پوشش فلسفه‌ی مذهبی با دولت‌سازی و هژمونی (derzhavnosti) روسی، ارتدکسی روسی و نظام پادشاهی بیامیزند. لیبرال‌های غرب‌گرا در حزب «کادت»^۴ میل به یک پادشاهی مشروطه را در سر می‌پروراندند. راست‌گرایان افراطی در سازمان «صدهای سیاه» – که تمام هم و غم‌شان گذشته‌های دوردست بود – خواستار «احیای پادشاهی» با توسل به ارباب و خشونت بودند. به بیانی دیگر، آن‌ها می‌خواستند با سازماندهی یک جنبش توده‌ای بی‌سابقه، توده‌ها را بسیج کنند و سوسیال‌دموکراسی را «به کلی از میان بردارند». راست محافظه‌کار و بورژوازی موسوم به «اکتبريست»^۵ مایل نبود «پیمان» صمیمانه‌ی خود با تزار و آریستوکراسی زمین‌دار را از دست بدهد؛ این نکته دقیقاً نشان از سرشت ویژه‌ی بورژوازی روسی داشت. اعضای حزب دهقانی، یعنی انقلابی‌های سوسیالیست (Ezers)^۶ هم میان حامیان توسعه‌ی بورژوازی روسیه و تروریست‌های ضد نظام پادشاهی تقسیم می‌شدند.

^۲ میخائیل آفاناسی بویچ بولگاوف (Mikhail Afanasyevich Bulgakov – 1891 - 1940) نویسنده و درام‌نویس بود. در دانشگاه پزشکی خوانده بود. نخستین کار او در سال 1919 منتشر شد. مشهورترین اثرش، مرشد و مارگاریتا در طول حیاتش منتشر نشد. هرچند معروف است استالین نمایش‌نامه‌ی او با عنوان روز توریین‌ها و زمان تکه‌پیان سفید او را (که نمایش‌نامه بر اساس آن نوشته شده بود) دوست داشته، اما نمایش‌هایش ممنوع بودند.

^۳ سیمون لیودویگوییچ فرانک (Semyon Lyudvigovich Frank – 1877 - 1950) فیلسوف، متفکر مذهبی و روان‌شناس بود. در انتشار نشریات Problemi idealizma (1902)، Vekhi (1909) و Iz glubini (1918) نقش داشت. او از نظام خودکامه در برابر انقلاب دفاع می‌کرد. او به دنبال ترکیب تفکر عقلانی و ایمان مذهبی بر مبنای افلاطون‌گرایی مسیحی بود.

^۴ پاول نیکولایوویچ میلیوکوف (Pavel Nikolayevich Miliukov – 1859 - 1943) تاریخ‌نگار و سیاستمدار لیبرال روسی بود. او یکی از بنیانگذاران و رهبران حزب لیبرال، ناسیونالیست و مشروطه‌خواه «کادت» بود. او عضو دوما‌ی دولتی سوم و چهارم بود. از مارس تا نوامبر 1917، وزیر خارجه‌ی حکومت شاهزاده لووف بود. پس از انقلاب اکتبر از کورنیلوف دفاع کرد. در سال 1919 به پاریس مهاجرت کرد.

^۵ اکتبريست‌های روس (Octobrists / Oktyabrists) یا «اتحاد 17 اکتبر»، طرفداران یک نظام مشروطه‌ی معتدل و اجرای وعده‌های مندرج در بیانیه‌ی اکتبر تزار نیکولای دوم بودند، که در آن وعده‌ی اصلاحات سیاسی داده بود. م.ف.

^۶ حزب انقلابی‌های سوسیالیست (Socialist Revolutionary Party / Party of Socialist Revolutionaries) معروف به اس.آرها (SRs / Ezers) در سال 1902 تأسیس شد. این حزب ریشه در جریان «پوپولیسم روسی» داشت که طرفدار نوعی سوسیالیسم دهقانی ریشه‌دار در سنت‌های اشتراکی دهقانان روسی بود. فعالیت این حزب در آخرین سال‌های حکومت لنین ممنوع شد. م.ف.

این تحولات، بحث‌ها و پیکارها در نزع جاری بین سوسیال‌دموکرات‌ها و جنبش‌های گوناگون نیز بازتاب یافت. ولادیمیر ایلیچ لنین چهره‌ای تعیین‌کننده در این پیکارها بود. در مرکز این کار نظری، این نتیجه‌گیری بیش‌ازپیش متمایز و خاص او قرار داشت که روسیه ناگزیر در آستانه‌ی انقلاب‌هایی قرار دارد که آینده‌ی جهان را شکل می‌دهند.

خطوط فکری، تحلیل تاریخی و بحث‌های نظری لنین، در کنار دیگر نوشته‌ها و بررسی‌های بی‌شمار درباره‌ی سرمایه‌داری روسی، کلیتی را می‌سازند که واجد انسجام درونی و روش‌شناختی است. این نکته علی‌رغم این واقعیت است که رویدادها و اهداف سیاسی وزن قابل‌توجهی در فرایند تحلیل او دارند. با وجود این، دغدغه‌های سیاسی فوری بر کیفیت اندیشه و نظریه‌ی او تأثیر منفی نگذاشتند؛ در واقع، این دغدغه‌ها گاهی الهام‌بخش بودند. با توجه به این‌که لنین نخستین مارکس‌خوانی خود را پیش از اتمام تحصیلات دانشگاهی‌اش به پایان رساند، انسجام نظری و روش‌شناختی پژوهش‌هایش شگفت‌انگیز است. حوالی 92-1891، لنین موازی با پژوهش‌ها، مطالعه‌ی نظام‌مند فتوحات نظام سرمایه‌داری در روسیه را پیش برد.

سرمایه چیست؟ ذات آن از چه تشکیل شده؟ آیا بدیل معقولی برای آن وجود دارد؟ آیا احیای جامعه‌ی سنتی به هر شکلی ممکن است؟ این پرسش‌ها باید در آن زمان طرح می‌شد، آن هم در مخالفت با نارودنیک‌ها⁷ (Narodniks) و همه‌ی جنبش‌هایی که سرمایه‌داری را چیزی مستقل از و بیگانه با روح روسی و شرایط تاریخی روسیه می‌دانستند. در این هنگام بود که مارکسیسم با برانگیختن چرخشی کوپرنیکی در تاریخ اندیشه‌ی علمی در روسیه، در این کشور پیش رفت و به ویژه مشخصه‌ی طرز فکر نسل جوانی از روشنفکران شد که علیه نظام خودکامه به پا خاسته بودند.

اندیشه‌های لنین در حوزه‌های نظریه‌ی سیاسی و سازماندهی، به شکلی آرگانیک، از مجرای مطالعه‌ی تاریخی، اقتصادی، نظری و سیاسی سرمایه‌داری روسی، و وسیع‌تر از آن، کل نظام سرمایه‌داری صورت‌بندی شد. این تحلیل به یک **جنبش توده‌ای** جدید از نوع پرولتری و ترسیم نقشه‌ی انقلاب آینده «دامن زد».

از مجرای تحلیل **نظام**، این درک به دست آمد که دشمن نه شخص تزار یا مالک سرمایه‌دار، بلکه تزاریسیم، **نظام** و خود سرمایه‌داری است – یعنی شرایط اجتماعی غیرشخصی، شبکه‌ی پیچیده‌ی نهادها و تمامیت ساختارها و روابط اجتماعی-اقتصادی تمایز یافته‌ی آن.⁽³⁾ به بیانی کلی‌تر، این فهم به ارزش‌گذاری بر جنبش کارگران و نفی سنت اقدامات تروریستی در روسیه انجامید.

⁷ پوپولیست‌ها و سوسیالیست‌های دهقانی روس. اس. آر. میراث‌بران این جریان بودند. م.ف.

لنین بیست‌ساله این پرسش را طرح کرده بود: اگر ویژگی‌ها و قواعد وجودی نظام افشا و فهم نشوند و به طور علنی مورد بحث قرار نگیرند، چطور می‌توان با موفقیت علیه نظام جنگید؟ مرد جوان این حکم هگل را پذیرفته بود که بردگان، آن‌گاه که از بردگی‌شان آگاه شوند، دیگر برده نیستند.

گسست از نارودنیسم

هنوز بیست‌وسه‌ساله نشده بود که نخستین پیش‌نویس‌های اثر خود راجع به توسعه‌ی سرمایه‌داری روسی را کامل کرد.⁽⁴⁾ بر اساس مکاتبات بعدی لنین، این نوشته‌های اولیه و دیگر نقدها، مقاله‌ها و سخنرانی‌ها همگی کارهای آماده‌سازی توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه بوده‌اند - از جمله جزوه‌ی مشهور «دوستان خلق» که هستند؟ و چگونه علیه سوسیال‌دموکرات‌ها می‌جنگند (1894)⁽⁵⁾ که به نقد قاطعی بر رویکرد اقتصادی و سیاسی نارودنیک‌ها بود. این کتاب که اثر اصلی لنین درباره‌ی تاریخ اقتصادی روسیه است، متن تاریخی واحدی است که با یک رویکرد علمی به‌راستی خاص و متمایز پروراند شده است.⁽⁶⁾ این پژوهش‌های علمی نقش استثنایی مهمی در تبلور اندیشه‌ی سیاسی و نظری لنین ایفا کردند.⁽⁷⁾ فقط باید به یاد داشت که چگونه نگارش این کار، که فصل‌هایش به طور کامل بر او نمایان می‌شدند، او را در زندان تماماً به خود مشغول می‌داشت، و چگونه نخستین بار در تبعید، کتاب‌های تخصصی‌ای را که به عنوان منبع از آن‌ها استفاده می‌کرد از خانواده‌اش می‌خواست.⁽⁸⁾

هرچند لنین دانشنامه‌ی حقوق گرفته بود، با گذر سال‌ها، علاوه بر مطالعات جدی در حوزه‌های کشاورزی و آمار، سواد خود را در حوزه‌های اقتصاد، تاریخ و روش‌شناسی علمی بالا برد. او در پژوهش خود، آگاهانه کوشید دانش و روش‌شناسی علمی تخصصی را با روش و نظریه‌ی اقتصادی و تاریخی مورد‌استفاده‌ی مارکس پیوند بزند. لنین به رویکرد کهنه‌ی پوزیتیویستی و جامعه‌شناختی به تاریخ و علم پشت کرد. بر این مبنا بود که کوتاه‌نظری برخی پژوهشگران زمانه‌اش را نقد کرد، کسانی که رویکردهای تجربی کوتاه‌فکرانه‌شان از دیگر علوم و نظریه‌ها منفک شده، نظام به مثابه‌ی یک کل را از دایره‌ی بررسی بیرون گذاشته و «چندپارگی» و «تکینگی» را به جایگاه مطلق برنشانده بودند.

رویگرد مارکسیستی لنین جوان پیش‌تر در یادداشت‌های مقدماتی‌اش بر اثر وی. ای. پوستنیکوف درباره‌ی تاریخ کشاورزی آشکار شده بود.^۸ او قادر به درک این نکته بود که اگر موضوعی مشخص – برای مثال، مسئله‌ی ارضی – «به طور مصنوعی» از کل نظام ارجاعی‌اش بیرون کشیده شود، «غنا‌ی بازنمایی از دست می‌رود.» لنین با کاربست رویگردی مرکب از تاریخ و نظریه‌ی اقتصادی و اقتصاد سیاسی، سرشت و نظام روابط در زراعت دهقانی را در بستر نظام درحال‌شکوفایی سرمایه به مثابه‌ی یک کل قرار داد تا به دریافتی مفهومی از ذات سرمایه‌داری برسد.^(۹) او با آگاهی تمام کوشید تا بستر تاریخی و جامعه‌شناختی واقعی موضوعات موردبررسی را از نو بیافریند.

علاوه بر این، مفهوم‌پردازی اولیه‌ی او از سرمایه‌داری، از تولید کالاها و شکل‌های تاریخی و خاص تقسیم کار – که تولید کالاها بر شکل تفکیک ویژه‌ی آن مبتنی بود – آغاز می‌شد. او با سرمایه‌داری همچون نظامی اجتماعی – یک «اقتصاد اجتماعی» – برخورد کرد که در آن، پیوند اجتماعی مسلط، پیوند با سرمایه، تولید ارزش اضافی^۹، بیشینه‌سازی سود و انباشت سرمایه است. او این واقعیت را – که ویژگی بنیادی سرمایه‌داری است – دید که رقابت در بازار خود انسان و کار انسانی را به کالایی متعارف (کارگر مزدبگیر) تبدیل می‌کند. او این نظام را – که پیش‌تر در سال‌های جوانی همچون نظامی جهانی تفسیر کرده بود – در تنوع وسیعی از شکل‌های تاریخی‌اش بررسی کرد.^(۱۰)

لنین یک نظریه‌ی اجتماعی و اقتصادی عمومی را کشف کرد که در میراث مارکسی ترسیم شده بود. او نظام مفهومی منسجم این نظریه را برای درک مؤلفه‌های بنیادی جامعه‌ی بورژوازی مدرن و گرایش‌های تکوین جهانی آن به کار بست.^(۱۱) سرانجام، جریان‌های سیاسی گوناگونی می‌توانستند با رویگرد لنین پیوند یابند، به جز جهان‌بینی نارودنیک‌ی که دهه‌ها بر اندیشه‌ی اپوزیسیون روس سیطره داشت. البته، نه فقط لنین، بلکه شماری از نویسندگان انقلابی دیگر نیز بودند که در این مسائل تأمل می‌کردند.

برای مثال، مارتوف، که به همراه لنین دستگیر شده بود، در سال 1896، پشت میله‌های زندان، نقدی روش‌شناختی بر نارودنیسم نوشت. سال بعد، این نقد در نخستین نشریه‌ی قانونی مارکسیستی، به نام سخن نو (Novoye Slovo)، منتشر شد.^(۱۲) مارتوف تفاوت بین رویگرد خود و لنین را تفاوتی ایدئولوژیک می‌دانست، از این جهت که لنین «نارودنیسم روبه‌زوال دهه‌ی 1890» را با

^۸ منظور نویسنده، آن یادداشت‌های لنین است که تحت عنوان تحولات اقتصادی جدید در زندگی دهقانی (درباره‌ی «زراعت دهقانی در جنوب روسیه» اثر وی. ای. پوستنیکوف) در جلد یکم مجموعه آثار منتشر شده است. توماس کراوس نام پوستنیکوف را این‌گونه ضبط کرده: V. E. Postnikov، اما در لینک زیر این‌گونه آمده: V. Y. Postnikov. م.ف.

<http://www.marxistsfr.org/archive/lenin/works/1893/ned/index.htm>

^۹ مترجم انگلیسی (یا شاید نویسنده) از value-added (ارزش افزوده) استفاده کرده، نه از surplus value (ارزش اضافی). این‌ها دو مقوله‌ی جدا هستند، و از آن جایی که بحث از مقولات سرمایه به بیان مارکسی است، به نظر می‌رسد منظور نویسنده «ارزش اضافی» باشد. م.ف.

نارودنیسم انقلابی دهه‌ی 1870 مقایسه می‌کرد، درحالی‌که خودِ مارتوف «با دقت کل‌تطور نارودنیسم قانونی را دنبال می‌کرد» و از نزدیک تناقضی اساسی را می‌کاوید که بر اساس آن «یک جنبش انقلابی/آرمانشهری منکر هرگونه «بورژوازی» و منکر کل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، در برابر فرصت‌طلبی سازش‌کارانه‌ی گرایش‌های اصلاح‌طلبش سرخم می‌کرد.»⁽¹³⁾ با وجود این، تفاوت بین آن‌ها در این واقعیت بود که درگیری عمده‌ی لنین با دیدگاه‌های اقتصادی نارودنیسم بود.

اهمیت «دوستان خلق» که هستند؟ در پاسخ مهم آن است و نه فقط گزندگی سیاسی‌اش. این اثر که دشمنی سختی با جامعه‌شناسی پوزیتیویستی داشت، تأکید می‌کرد که «جمع‌آوری» محض «مصالح» و «توصیف محض پدیده‌ها»، از بدترین میراث‌های رویکرد قدیمی به علم هستند.⁽¹⁴⁾ در تفسیر لنین، این پرسش، از همه‌ی پرسش‌ها به روح فهم جدید از علم نزدیک‌تر بود: نظام کالایی اقتصاد اجتماعی چگونه تکوین می‌یابد؟ و کشاورزی روسی چگونه تابع نظام بازار سرمایه‌داری می‌شود؟

حتی مسیر منتهی به «دوستان خلق» که هستند؟ بی‌نهایت جذاب است. چه دلیلی داشت که مارکس درباره‌ی «جامعه‌ی مدرن» حرف بزند، وقتی همه‌ی اقتصاددانان پیش از او از جامعه به طور کلی صحبت کرده بودند؟ مفهوم «مدرن» با چه ظرفیتی وارد صحنه شد؟ و مارکس با چه معیارهایی جامعه‌ی مدرن را از جوامع دیگر متمایز می‌کرد؟

در این‌جا لنین طریقی از مفاهیم اساسی نظریه‌ی مارکسی فرم اجتماعی (فرم‌اسیون اجتماعی، شیوه‌ی تولید، روابط تولید و غیره) را با تأکید بر پیش‌تعیین‌یابی (predetermination) اقتصادی ساختار اجتماعی ترسیم می‌کند.⁽¹⁵⁾ او جدای از ویژگی‌های عام (universal) سرمایه‌داری، به دگرگونی مشخص (concrete) از جامعه‌ی سنتی به سرمایه‌داری، و به ویژه به ساختار کالایی اقتصاد سرمایه‌داری روسیه علاقه‌مند بود. لنین، در تضاد با نارودنیک‌ها، اثبات کرد که «روسیه به مسیر سرمایه‌داری وارد شده است».⁽¹⁶⁾ او در عین حال به «جبهه‌ی دوم» و نبرد علیه رویکرد لیبرالی (عمدتاً رویکرد میخائیلوفسکی⁽¹⁾) پیوست. آن زمان استدلال این رویکرد هنوز مثل نارودنیسم بود و به خوانندگان آن عصر این‌گونه می‌گفت که در روسیه «پرولتاریا وجود ندارد»، بلکه نظامی از نوع خودش در آستانه‌ی ظهور است.⁽¹⁷⁾

لنین بزرگ‌ترین مسئله‌ی اقتصادی و اجتماعی را – از هر دو چشم‌انداز نظری و علمی – تفکیک اجتماعی و اقتصادی دهقانان می‌دانست که می‌توانست مستقیماً با گسترش کار مزدی روستایی همراه شود. توجه او به این واقعیت جلب شد که دهقان روسی

¹⁰ نیکولای کنستانتینویچ میخائیلوفسکی (Nikolay Konstantinovich Mikhaylovsky – 1842 - 1904) منتقد ادبی و روزنامه‌نگار روس و یکی از ایدئولوگ‌های جنبش نارودنیک بود. او از یک خانواده‌ی اشرافی تهی‌دست شده می‌آمد و در مؤسسه‌ی معدن‌کاری پتروگراد تحصیل کرد. او کار روزنامه‌نگاری را در 1860 آغاز کرد. از 1868 تا 1884، در نشریه‌ی ادبی معروف پترزبورگ به نام *اوتچستونیه زاپیسکی* (Otechestvenniye Zapiski) می‌نوشت. او در سال 1892 سردبیر نشریه‌ی *روسکایا اکونومیا* (Ruskaya Ekonomia) شد.

اغلب حتی از زمینی که در مناطق کشاورزی مهم به او تخصیص داده شده بود (و در مقام مالک آن زمین در اجتماع روستایی «متعلق به او» بود) استفاده نمی‌کرد. به خاطر فقدان ابزار لازم برای کار بر زمین، او یا ابزار را اجاره می‌کرد یا به نحوی دیگر از آن بیگانه می‌شد. لنین به دنبال علل تفکیک گسترده‌ی دهقانان در جریان رقابت و تولید سرمایه‌دارانه به طور کلی، و همینطور در جریان توسعه‌ی تکنولوژیک بود: «عنصر تعیین‌کننده‌ی ظهور انبوهی از خانوارهای غیرکشاورز و افزایش شمار آن‌ها، تضاد منافع اقتصادی در میان دهقانان است.» ابزار اصلی در این پیکار، کاهش هزینه‌های تولید است که به دنبال رشد حجم اقتصاد می‌آید.⁽¹⁸⁾

لنین در جریان پژوهش درباره‌ی علل تفکیک دهقانان، به مسئله‌ی اقتصاد بازار رسید: «علت بنیادی تضاد منافع اقتصادی در میان دهقانان، وجود نظامی است که در آن بازار تنظیم‌کننده‌ی تولید اجتماعی است.»⁽¹⁹⁾ او دو مسئله‌ی تفکیک دهقانان و شکل‌گیری اقتصاد بازار را در اثر دوم خود به نام *درباره‌ی مسئله‌ی موسوم به مسئله‌ی بازار* ترکیب کرد.⁽²⁰⁾

در این جا لنین نخستین بار از جنبه‌های عام سرمایه‌داری و جنبه‌های خاص سرمایه‌داری روسی در بستر دیالکتیک خاص و عام بحث کرد. پرسش این‌گونه طرح می‌شود: «آیا توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه ضروری است؟» پشت این پرسش، این باور خوابیده بود که زمین تاریخی یک بار برای همیشه از زیر پای نارودنیسم کشیده شده است و نارودنیک‌ها ناتوان‌اند از فهم این‌که چرا دهقانان روسی با وجود فقر و بی‌چیزی اقشار اجتماعی‌شان، «ساکت» مانده‌اند؟ به عبارتی دیگر، چرا به آرمان‌های ملت‌پناه «واعظان» نارودنیک – که تصور می‌کردند رسالتی بر دوش دارند – گوش نمی‌دهند؟

از منظری سیاسی و علمی، لنین باور داشت که زیان‌بارترین و ناشایسته‌ترین پیش‌داوری نارودنیکی این است که فقر را در تضاد با نحوه‌ی عملکرد سرمایه‌داری می‌دانستند.⁽²¹⁾ اهمیت و معنای سیاسی فوری این مسئله‌ی علمی و نظری آشکار است، زیرا اگر سرمایه‌داری در امپراتوری تزار ریشه نداشت، پس مارکس، مارکسیسم و سوسیال‌دموکراسی به درد روسیه نمی‌خوردند. کار پژوهشگرانه‌ی لنین تماماً بر نفی این تز متمرکز بود. نارودنیک‌ها به گونه‌ای به روسیه نگاه می‌کردند که گویی نظام اقتصادی کهن و طبیعی همچنان بدیلی پویا در برابر سرمایه‌داری است. او خطای اصلی نارودنیک‌ها و نخستین مارکسیست‌ها را این می‌دانست که سرمایه‌داری – و ویژگی ذاتی آن، یعنی مبادله – را چیزی از جنس بخت و اقبال می‌دانستند، «نه یک نظام خاص و مشخص درون اقتصاد.»⁽²²⁾

در نتیجه، لنین بر اساس رویکرد خود، فقر را خلاف قاعده‌ی نظام نمی‌دانست، درحالی‌که نارودنیک‌ها آن را نوعی «تصادف» درمان‌پذیر می‌دیدند. علاوه بر توسعه‌ی تکنولوژیک اقتصاد بازار، انباشت سرمایه، تراکم و رقابت بازاری‌ای که در همه چیز رسوخ

کرده است همیشه هر آنچه در ساختار توزیع کار سرمایه‌داری کهنه می‌شود تجدید می‌کند. در این فرایند، در نتیجه‌ی بحران‌های پیاپی، نظام هر چند وقت معیشت میلیون‌ها نفری را که به آن زنجیره شده‌اند، قطع می‌کند. نارودنیک‌ها با آغستن بحث بازار به مباحث اخلاقی، توجهات را از سرشت واقعی نظام دور می‌کردند. لنین، در تضاد با این رویکرد، بر دگرگونی ساختاری و پرولترسازی توده‌های وسیع درون جامعه متمرکز شد. این فرایند - که اصطلاح کنونی آن **تجدید ساختار** است - مشروط به انحلال طبقه‌ی متحد دهقانان، اجتماع روستایی و **اُبشینا**¹¹ بود.

او در نخستین نوشته‌هایش، پیش‌تر حضور عناصر اقتصادی پیشا-سرمایه‌داری را «که به آن تعلق نداشتند» تشخیص داده بود و خود او بعدها آن را مسئله‌ای اساسی (mnogoukladnosti) تلقی کرد. او در «دوستان خلق» که هستند؟ - که با هدفی عمدتاً سیاسی نوشته شده بود - به ویژگی‌های تاریخی سرمایه‌داری روسی پرداخت. تحلیلی که در کتاب *توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه* از ترکیب بیگاری (corvée) و اقتصاد سرمایه‌داری پس از اصلاحات 1861 ارائه می‌دهد، نشانگر بخش کاملاً بلوغ‌یافته‌ای از کار اوست. حتی در عنوان کتاب نشان داده بود که با گسترش بازار داخلی، صنایع تولید کارگاهی انزوای روسیه‌ی روستایی پیشا-سرمایه‌داری را نابود می‌کنند.⁽²³⁾ دهقان که پس از اصلاحات 1861، بی‌زمین رها شده بود، با مقیدماندن به کشاورزی، پرولتر می‌شود،⁽²⁴⁾ واقعیتی که پدیده‌ای به‌راستی روسی و پیامدهای اجتماعی و سیاسی دور و دراز آن را اثبات می‌کند. جدل فزاینده‌ی لنین علیه لیبرالیسم اساساً به متمایز شدن موضع خاص او کمک کرد. نخستین متحدان لیبرالیسم - خواه از ریشه‌ای اسلاودوست- نارودنیک‌ی باشند یا از ریشه‌ای غرب‌گرایانه - از حلقه‌های «مارکسیست‌های قانونی» برخاستند.

گسست از لیبرالیسم

دیدار لنین با پیوتر استرووه در سال 1894، نقطه‌ی آغاز بحث او با لیبرالیسم بود که حدود سه دهه طول کشید. در آن زمان، جنبش لیبرال هنوز در پوشش «مارکسیسم قانونی»⁽²⁵⁾ - که تا حدی از دل آن ظهور کرده بود - «پخته می‌شد». موضوع نظری و سیاسی اصلی، نحوه‌ی تشریح نظام سرمایه‌داری جدید با حفظ موضعی انتقادی نسبت به رویکرد نارودنیک‌ی بود.⁽²⁶⁾

¹¹ به پاورقی شماره‌ی ... در صفحه‌ی ... رجوع کنید. م.ف.

لنین میان نقدهای غیرمارکسیستی گوناگون از سرمایه‌داری، فرق می‌گذاشت. برای مثال، او مروری قدرشناسانه بر تکامل سرمایه‌داری مدرن اثر هابسون^{۱۲} نوشت، که ترجمه‌ی روسی آن در سال 1898 - وقتی لنین هنوز در تبعید بود - در سن پترزبورگ منتشر شده بود. لنین آثار هابسون را که توصیفی نقادانه از سرمایه‌داری به دست می‌دادند از نظر گذراند و برخی از بررسی‌های آماری او را ارزش‌مند یافت. برای مثال، هابسون تشخیص داده بود که نقش کار زنان در صنعت مدرن، با اهمیت و سزاوار تشریح دقیق و جزئی است. نقطه‌ی اختلاف لنین، فقدان شفافیت هابسون در زمینه‌ی نظریه و مفاهیم اساسی سرمایه‌داری مدرن، مثل مفهوم سرمایه یا مسئله‌ی «پس‌اندازها» بود. با وجود این، لنین مطمئن بود که پژوهش‌های تجربی هابسون سیر فکری او را به سوی مارکس هدایت می‌کند.⁽²⁷⁾

در حالی که او «اصلاح‌طلبی» هابسون را علاقه به مارکسیسم تفسیر می‌کرد، «برنشتاینیسم»^{۱۳} استرووه را فاصله‌گیری از مارکسیسم می‌دانست. در این مورد، شکاف نظری مقدم بر شکاف سیاسی بود. حتی آن زمان، برنشتاینیسم به معنای نفی سرنگونی نظام با وسایل انقلابی، جدایی پیکار سیاسی و اقتصادی طبقه‌ی کارگر و تقلیل محدودکننده‌ی «جنگ طبقاتی» به پیکار اقتصادی بود.

ژست‌های دوستانه تأثیری در ماهیت گفته‌های لنین درباره‌ی نظرات استرووه نداشت، هرچند او آشکارا بحث‌ها را فراتر از حد نبرد تا خیالش راحت باشد که به استرووه توهین نمی‌شود.⁽²⁸⁾ با این حال، لنین و استرووه مدت‌ها با هم بحث می‌کردند. آن‌ها معتقد بودند که در هر شرایطی، سرمایه‌داری راه خود را می‌رود و افزودند که هرچه کمتر با مقاومت شکل‌های کهن مواجه شود و هرچه کامل‌تر این شکل‌ها را پاک کند، شرایط بهتری برای جنبش کارگری پدید می‌آید. در این دوره، لنین عمیقاً احترام خود به استعداد استرووه در روزنامه‌نگاری را بیان می‌کرد. همکاری آنان حتی به نشریه‌ی *ایسکرا* هم رسید، تا این که استرووه، در آغاز سال 1901، در تبعید تصمیم به تأسیس نشریه‌ی لیبرال به نام *اسو/باژدانیه*⁽²⁹⁾ (Osvobodeniye) گرفت. تا چند وقت هنوز به نظر می‌رسید که شانس اتخاذ یک موضع ضدسلطنتی واحد از سوی لنین و استرووه وجود دارد. با وجود این، لنین در نامه‌های خصوصی‌اش، برای توصیف چرخش استرووه علیه سوسیال‌دموکراسی، دیگر از برجسب‌هایی مثل «خائن» و «یهودا» استفاده می‌کرد.⁽³⁰⁾

در این نقطه، لنین فوراً آن صورت‌بندی از ظهور سرمایه‌داری را که به جای بررسی علل منطقه‌ای-تاریخی، از تمایز غیرتاریخی بین سرمایه‌داری «خوب» (غربی) و سرمایه‌داری «بد» (روسی) آغاز می‌کرد، کنار گذاشت. این دیدگاه، به جای پذیرش رویکردی علمی،

¹² جان اتکینسون هابسون (John Atkinson Hobson - 1858 - 1940) یک اقتصاددان انگلیسی بود. او چندین کتاب درباره‌ی بحران سرمایه‌داری مدرن و لیبرالیسم نوشت. در سال 1902 کتاب *امپریالیسم* را منتشر کرد که تأثیر بزرگی بر بسیاری، از جمله لنین، گذاشت. در سال 1919 به حزب کارگر مستقل (بریتانیا) پیوست. او منتقد جدی دولت حزب کارگر در سال 1929 بود.

¹³ ادوارد برنشتاین (Eduard Bernstein - 1850 - 1932) نظریه‌پرداز سیاسی و سیاستمدار سوسیال‌دموکرات آلمانی بود. او پیش‌بینی‌های مارکس درباره‌ی سقوط اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری را نفی کرد. او را «پدر تجدیدنظرطلبی» و فرصت‌طلبی می‌دانند. ایده‌های او هنوز هم محل بحث‌اند.

سیلی از توجیه‌های اخلاقی برای نظام را به راه می‌انداخت. لنین استرووه را مسخره می‌کرد که به نمایندگی از بورژوازی روسی سخن می‌گوید، زیرا برای آن **رسالتی** قائل بود و صفاتی چون «تخم‌های آینده را پروراندن» به آن نسبت می‌داد.⁽³¹⁾

نقد مشابهی در یادداشت‌هایش بر سرمایه‌داری و کشاورزی (1900) اثر سرگی بولگاکوف¹⁴ آمده، هرچند در نگاه لنین، بولگاکوف خطاهایی از «نوع نارودنیکی» دارد. بولگاکوف توهم‌هایی داشت از این قبیل که تکوین کشاورزی روسی می‌تواند سرمایه‌داری را «فریب» دهد و کشاورزی دهقانان خرده‌مالک را می‌توان پس از مواجهه‌ی سرمایه‌داری با بحران، به عنوان چارچوبی مستقل «بازگرداند». لنین عمدتاً منتقد همین توهم‌ها بود.⁽³²⁾

اثری که در آن دوره بیش‌ترین اهمیت را در رشد فکری لنین داشت، *مسئله‌ی ارضی*⁽³³⁾ (Die Agrarfrage) بود. این کتاب را در سال 1899، در شوشنسکویه خواند و بر آن حاشیه نوشت. یقیناً ادبیات مارکسیستی راجع به کشاورزی، در آن زمان فراوان نبود. بررسی‌های دانشورانه‌ی «سوسیالیست‌های دانشگاهی»⁽³⁴⁾ بیش‌تر جلب توجه می‌کردند. کائوتسکی نگاهی دقیق به مسائل اساسی – از رانت ارضی تا دیگر مسائل گوناگون سرمایه‌داری ارضی و قدرت متکبران‌های املاک بزرگ بر املاک کوچک – انداخته بود.

بررسی این‌که در این مرحله‌ی آغازین رویکردهای موازی این دو چه اولویت‌های متفاوتی داشتند، جالب است. لنین، خلاف کائوتسکی، پیش‌تر بر فقیرترین دهقانان تمرکز کرده بود، یعنی آن‌هایی که بیش از همه از سرمایه‌دارانه‌شدن کشاورزی آسیب می‌بینند. لنین در مسئله‌ی ملی کردن زمین نیز موضع متفاوتی داشت و این‌تر کائوتسکی را که عملکرد دولت در کشت‌وکار زمین بدتر از سرمایه‌ی خصوصی خواهد بود، قبول نداشت. او همچنین این عقیده‌ی کائوتسکی را که ملی کردن به طبقات زحمتکش نفعی نخواهد رساند و تنها در خدمت تقویت دولت بورژوازی خواهد بود، رد کرد.⁽³⁵⁾

کائوتسکی، خلاف لنین، تصور یک انقلاب کمونیستی یا دیکتاتوری پرولتری را نداشت، هرچند ویژگی‌های کار مزدی زراعی را تشریح و بر اهمیت پیکارهای تدافعی دهقانان و خرده‌مالکان – که لنین خیلی به آن‌ها علاقه داشت – تأکید کرده بود. با وجود این، توصیه‌ی کائوتسکی بی‌طرفی دهقانان نسبت به طبقه‌ی کارگر بود. کار ضدآرمانشهری، علمی و به لحاظ نظری عالی کائوتسکی به لنین کمک بسیاری کرد تا ویژگی‌های روسیه و اروپای شرقی در زمینه‌ی پیشرفت سرمایه‌داری را نشان دهد. افزون بر این، اثر

¹⁴ سرگی نیکولایویچ بولگاکوف (Sergei Nikolayevich Bulgakov – 1871-1944) فیلسوف و اقتصاددان بود. از 1906 تا 1908 در دانشگاه مسکو اقتصاد سیاسی درس می‌داد. در سال 1906، به نمایندگی دوما‌ی دولتی دوم برگزیده شد. در مدت جنگ داخلی، فعالانه از سفیدها حمایت می‌کرد. او در سال 1923 مجبور به مهاجرت شد. مقالات او در نشریه‌ی Puty که سردبیرش بردیایف بود چاپ می‌شد.

کائوتسکی، در افشای توهم‌های روسی درباره‌ی کشاورزی دهقانان خرده‌مالک الهام‌بخش لنین بود و توجه او را به نقاط وصل بین نارودنیک‌ها و لیبرال‌ها جلب کرد.

لنین احساس می‌کرد که استدلال نارودنیک‌ی و استدلال استرووه در یک نقطه به هم می‌رسند: «این پرسش بسیار به‌جاست، زیرا آقای وی. وی. [وی. پی. وروتسوف] (و در کل همه‌ی نارودنیک‌ها) همیشه اوضاع روسیه را با «شکل انگلیسی» سرمایه‌داری مقایسه کرده‌اند و نه با خصایص اساسی سرمایه‌داری که در هر کشور نمودی متفاوت دارند.» برای مثال، استرووه خصیصه‌ی ملی روسی را همچون خصلتی نشان می‌دهد که در فریفتن و تحریف سرمایه‌داری تجسم یافته است. در مقابل، لنین تأکید می‌کرد که یک مفهوم نظری عمومی از سرمایه‌داری وجود دارد که در مواضع نارودنیک‌ی یا «شبه‌لیبرالی» غایب است. استرووه همچنین به «سلطه‌ی اقتصاد مبادله‌ای» اشاره می‌کند، اما دیگر خصیصه‌ی سرمایه‌داری را – یعنی تصاحب ارزش اضافی به دست «صاحب پول، یعنی سرمایه» – به حساب نمی‌آورد.⁽³⁶⁾ این دیدگاه آرمانشهری نارودنیک‌ی-لیبرالی، برای لنین بسیار مهم بود، زیرا باور داشت که مخالفان او سرمایه‌داری روسی را نه همچون امری که در حال حاضر موجود است – یعنی «همچون امری که پیشاپیش و به طور قطعی تثبیت شده» – بلکه همچون چیزی که در آینده محقق می‌شود، تفسیر می‌کنند؛ انگار که یکی از خصیصه‌های ذاتی سرمایه‌داری «رفاه و بهزیستی» است.⁽³⁷⁾ رویکردهای نظری متفاوت، دلالت‌های سیاسی بسیار متفاوتی داشتند.⁽³⁸⁾

برخی از جنبه‌های برداشت رمانتیک و نوستالژیک از سرمایه‌داری در «بیراهه»‌ای دیگر برجسته می‌شود: «انحراف لیبرالی». لنین این شباهت‌ها را در بحث استرووه درباره‌ی دولت کشف کرد. طبق تفسیر لنین، بیش از این چیزی گمراه‌کننده نیست که دولت به مثابه‌ی «سازمان نظم» را آغازگاه تحلیلی بگیریم، زیرا سرشت‌نشان‌ترین معیار دولت همان بود که انگلس در حیات خود بر آن تأکید می‌کرد: «آیا یک قدرت عمومی از توده‌ی مردم متمایز و جداست؟» این قدرت ماهیتاً به ابزار حفظ نظام سرمایه و سرمایه‌داری در کل بدل شده است. لنین استدلال می‌کرد که «خصلت ممیزه‌ی دولت، وجود طبقه‌ای جدا از مردم است که قدرت در دستانش متمرکز شده.» لنین هم‌نظر با مارکس بر این باور بود که دولت مدرن در بوروکراسی تجسم یافته است: «در جامعه‌ی مدرن، بوروکراسی قشر خاصی است که قدرت را در دستانش دارد. ارتباط مستقیم و نزدیک بین این ارگان و طبقه‌ی بورژوا – که در جامعه‌ی مدرن مسلط است – هم از تاریخ... و هم از شرایط شکل‌گیری و نیرویابی این طبقه آشکار است.»⁽³⁹⁾

یکی از خصلت‌های «اپوزیسیون» خاصی که بورژوازی روسی و نمایندگان ایدئولوژیک-سیاسی آن در اواخر سال 1903 پذیرفتند، این بود که بورژوازی ناسیونالیست باید «دلیری» خود و پیوندهای نزدیکش با «خاک ملت» را با افزودن «الحاقیه‌ای نارودنیک‌ی» به لیبرالیسم نشان دهد. لنین نوشت: «بورژوازی روسی (گاهی هم صادقانه) تظاهر به نارودنیسم می‌کند، فقط به خاطر این که اپوزیسیون

دولت است و نه سکان‌دار دولت. «لنین وحدت «برنشتاینی» لیبرالیسم و سوسیالیسم را نیز مثل جریان‌های اصلی نارودنیسم، فقط «ژست اپوزیسیون سیاسی گرفتن» می‌دانست، یعنی صرفاً ابزاری برای طرد ایدئولوژیک سوسیال‌دموکراسی انقلابی و ضدنظام.⁽⁴⁰⁾

شکاف راستین و نهایی بین مارکسیسم و لیبرالیسم در انقلاب 1905 محقق شد. انقلاب این پرسش‌ها را در جامعه‌ی روسیه برانگیخت: از چه منظری باید به دگرگونی نظام خودکامه پرداخت؟ چگونه می‌توان جمهوری دموکراتیک فدرال تأسیس کرد؟ الزامات این نظام چیست (حقوق آزادی دموکراتیک، کنگره‌ی مؤسس قانون اساسی، هشت ساعت کار روزانه)؟ با رادیکال شدن انقلاب، مسئله‌ی گذار از «انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی» (انقلاب مداوم) پیش آمد. مسائلی مطرح شدند که نیازمند پاسخ بودند، مثل راهکار مسئله‌ی ارضی، مصادره و بازتوزیع املاک اشراف زمین‌دار و مطالبات اجتماعی و حقوقی. پرسش از آینده‌ای دورتر نیز به میان آمد و این‌گونه بیان شد: آیا باید یک نظام خودگردانی برقرار شود یا یک دیکتاتوری انقلابی؟⁽⁴¹⁾

این مسائل به بررسی دقیق‌تر شکل‌گیری نیروهای سیاسی آن زمان و رابطه‌ی بین آن‌ها دامن زد. مسائلی از جمله نقش احزاب در انقلاب و رشد سوسیال‌دموکرات‌ها و تشکیل «بلوک چپ» (اتحاد کارگران-دهقانان)، ایجاد اتحاد کارگران-دهقانان در زبان سیاسی آن زمان این‌گونه مطرح شد: سوسیال‌دموکراسی در پیکار علیه خودکامگی باید جانب چه کسی را بگیرد - بورژوازی یا دهقانان تهی‌دست؟ این پرسش بذر شکاف در سوسیال‌دموکراسی را در خود داشت. نخستین شکاف، در آغاز قرن بین لنین و استرووه رخ داد، یعنی بین مارکسیست‌ها و به اصطلاح مارکسیست‌های قانونی که لیبرالیسم تعدیل‌شان کرده بود.⁽⁴²⁾

خصلت متمایز روسیه و نظام جهانی

لنین پیش از این خصلت ویژه‌ی توسعه‌ی روسیه را در اثری به نام توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه بررسی کرده بود. روسیه در اقتصاد جهانی تنیده شده بود - لنین اصطلاح «ادغام نیمه‌پیرامونی» (semi-peripheral integration) را به کار می‌برد. این در حالی بود که شکل‌های پیشا-سرمایه‌دارانه‌ی اقتصاد روسیه هم همچون ملحقاتی تحت نظام سرمایه‌داری حفظ شده بودند تا انقیادی را تحکیم کنند که از جمله کارکردهایش، تناسب با منافع سرمایه‌داری غربی بود. او بین «وحدت» شکل‌های پیشا-سرمایه‌دارانه و سرمایه‌دارانه، مفهوم «استعمار داخلی» (internal colonization) تزاری و همین‌طور بلعیده‌شدن مناطق پیرامونی از سوی مرکز در روسیه از طریق رشد بازار روسی، رابطه‌ای آرگانیک مشاهده می‌کرد.

در پرتو واقعیت‌های برخاسته از «استعمار داخلی»، نوع خاصی از «رابطه‌ی مرکز-پیرامون» تطور یافت (مناطق مرزی از جمله استپ‌ها پیش‌تر «مستعمره‌ها»ی بخش‌های مرکزی و از قبل پرجمعیت روسیه‌ی اروپایی بودند).⁽⁴³⁾ به نظر لنین،

توسعه‌ی گسترده‌ی محصولات زراعی تجاری تنها به خاطر پیوندهای اقتصادی نزدیک این مستعمره‌ها با روسیه‌ی مرکزی، از یک سو، و با کشورهای اروپایی واردکننده‌ی غلات، از دیگر سو، بود. توسعه‌ی صنعت در روسیه‌ی مرکزی و توسعه‌ی زراعت تجاری در مناطق بیرونی، پیوندی ناگسستگی دارند و برای هم بازار می‌سازند.⁽⁴⁴⁾

سرمایه‌بازارهای غلات و لبنیات را تصاحب و به این وسیله کل کشاورزی روسیه را تابع خود کرد. لنین، که تا حدی درباره‌ی درجه و گستره‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری اغراق می‌کرد، این نکته را برای کل روسیه صادق می‌دانست. لنین نشان داد که در مرحله‌ی آغازین، در نبردهای بی‌رحمانه و رقابتی برای دستیابی به بازارهای خارجی، «حمایت دولتی و بهره‌برداری از قدرت‌های الزام‌آور دولتی، جرقه‌ی دوره‌ی امپریالیستی و ویژگی شاخص امپریالیسم بود».⁽⁴⁵⁾ این نکته یکی از کشف‌هایی بود که بعدها سنگ بنای نظریه‌ی امپریالیسم او شد. لنین در اثری به نام *بار دیگر درباره‌ی نظریه‌ی تحقق (Once More on the Theory of Realization)*، مسئله‌ی بازار را همچون پرسشی از **اقتصاد جهانی و نظام جهانی** طرح کرد. او به منتقدان سرمایه‌داری توصیه می‌کرد که «در تحلیل مسئله‌ی سرمایه‌داری، در تمایز سنتی بازارهای داخلی و خارجی متوقف نشوید. این تمایز، که از یک نقطه‌نظر تئوریک منسجم بی‌میناست، فایده‌ی چندانی برای کشورهای مثل روسیه ندارد».⁽⁴⁶⁾

لنین در نظرات مبسوطش درباره‌ی *انباشت سرمایه‌ی رُزا لوکزامبورگ* در سال 1913 (زمانی که در پورونینو زندگی می‌کرد) به این مسئله بازگشت.⁽⁴⁷⁾ درحالی‌که نظریه‌ی انباشت لوکزامبورگ مسئله‌ی تحقق ارزش اضافی در مرحله‌ی جدید توسعه‌ی سرمایه‌داری را به شیوه‌ای مبتکرانه پیش می‌کشید، لنین بر تبدیل دوباره‌ی ارزش اضافی محقق‌شده به سرمایه (recapitalization of the realized surplus value) تأکید می‌کرد. این مسئله بعدها مسئله‌ی اساسی «دوره‌ی امپریالیسم» شد و عمیقاً با «مسئله‌ی محوری استثمار بین‌المللی در نظام جهانی امپریالیسم» پیوند دارد.⁽⁴⁸⁾ محصولات همیشه برای یک بازاری جهانی در سرمایه‌داری «تاب» تولید می‌شوند، بنابراین مسئله‌ی بازار بخشی از فرایند تولید است. انباشت سرمایه و صدور محصولات و سرمایه بخشی از فرایندی یکسان‌اند که نمی‌توان آن را از فرایندی که کشورهای به اصطلاح عقب‌مانده را به مرکز سرمایه‌داری زنجیر می‌کند، جدا کرد. در این جا، لنین و لوکزامبورگ هم‌نظرند که صنعتی کردن «کشورها و مناطق عقب‌مانده» خود این سرزمین‌ها را به برده یا «مستعمره»ی «واسطه‌گری»⁽⁴⁹⁾ وام‌ها بدل می‌کند. آن‌طور که در ادامه روشن می‌شود، از این دیدگاه‌های نظری متفاوت، راهکارهای سیاسی متفاوتی به دست می‌آید: لنین با این باور لوکزامبورگ که «فروپاشی» خودبه‌خودی نظام سرمایه‌داری ممکن است، موافق نبود.⁽⁵⁰⁾

لنین در نظریه‌ی خود، خصلت‌های بازار جهانی را - که امروز جهانی‌کردن خوانده می‌شود - به افول شکل‌های سنتی جماعت روستایی ربط می‌داد. برای مثال، او به ورود غلات ارزان فلات‌های آمریکای شمالی و جلگه‌های آرژانتین - که بازار را پُر کرده بودند - اشاره می‌کرد. دهقانان نشان دادند که در برابر چنین رقابتی دست‌وپا بسته‌اند، و در نتیجه «تولید غلات در مقیاس صنعتی» کشاورزی پدرسالارانه را مجبور کرد که قطعات وسیعی از زمین را رها کند.⁽⁵¹⁾ نتیجه‌ی مقدماتی‌ای که می‌توان از تحلیل لنین گرفت این است که غلبه بر شرایط پدرسالارانه‌ی بردگی، خود گسترش سرمایه‌داری را «تضمین می‌کند». درحالی‌که واقعیت‌های انکارناپذیر تاریخ بازگشت به هر شکلی از جامعه‌ی سنتی را ناممکن می‌کند، بازمانده‌های صورت‌بندی‌های اجتماعی منسوخ اغلب با نظام مدرن می‌آمیزند.

همین کشف علمی آمیزش طیفی از شکل‌های تولید و ساختارهای تاریخی گوناگون لنین را در این باورش راسخ کرد که روسیه سرزمین «تناقض‌هایی با تعیین چندبعدی» (overdetermined contradictions) است (مفهومی از آلتوسر). این تناقض‌ها را تنها در مسیر **انقلاب** می‌توان حل کرد. لنین تنها در جریان بیش از یک دهه پژوهش علمی و پیکار سیاسی بود که شبکه‌ای از تناظرها و پیوندها را میان خصلت‌های خاص و بومی سرمایه‌داری و سرنگونی احتمالی پادشاهی تزاری کشف کرد.⁽⁵²⁾ این پژوهش‌ها او را به کشف نکته‌ی بسیار پراهمیتی رهنمون شدند، نکته‌ای که در قالب تز روسیه و «حلقه‌ی ضعیف زنجیره‌ی امپریالیسم» جمع‌بندی شد.⁽⁵³⁾

در آغاز، مسائل مربوط به پیوند **اُبشینا** و **دولت** طرح شدند. لنین، در جزوه‌ی *دوستان خلق* (1894)، هم‌نظر با پلخانوف، نوشت که انحلال اُبشینا بازگشت‌ناپذیر است. او به این ترتیب از این فرض دست‌ودلبازانه‌ی مارکس که در چارچوب یک انقلاب اروپایی، **اُبشینا** می‌تواند به عنوان یکی از ساختارهای جامعه‌ی کمونیستی نقشی مترقی داشته باشد، فاصله گرفت. نارودنیک‌ها هم با این ایده‌ی مارکسی لاس می‌زدند - و آن را با جهان‌بینی خودشان سازگار کردند - هرچند تجربه‌های واقعی‌شان در جریان عمل و گشت‌زنی در روستاها، «ناپختگی تصورشان از کمونیستی بودن غرایز **موژیکی**»⁽⁵⁴⁾ را به آنان قبولاند.

لنین به هنگام نوشتن درباره‌ی مزایای **توسعه‌ی بورژوایی** در روسیه با توجه به هم‌پوشانی شکل‌های قدیم و جدید استثمار، بر این باور بود که دموکراسی بورژوایی شرایط بهتری را برای پیکار سیاسی سوسیال‌دموکرات‌ها و آزادی بیش‌تری را در زمینه‌ی خودسازماندهی فراهم کرده است، اما در همان حال در نظر داشت که این دستاوردها مبنای اجتماعی چشمگیری در روسیه ندارند. او با آگاهی از شکل خاص ساختاریابی جامعه‌ی روسیه، وقتی اهداف انقلاب را تعیین می‌کرد، برای طبقه‌ی کارگر - که هنوز پراکنده

بود - چشم‌اندازی بلندمدت را در نظر داشت. او این نکته را به «تراکم» فوق‌الذکر شکل‌های اقتصادی و سیاسی توسعه در روسیه، روحیه‌ی انقلابی خاص کارگران روسی به عنوان یک گروه و فقدان مطلق سازماندهی بوروکراتیک اروپایی نسبت می‌داد. افزون بر این، او توانست پدیده‌ی تاریخی «سرمایه‌داری کوچک» را بیازماید، از جمله در ارزیابی‌اش درباره‌ی تأثیری که بر اندیشه‌ی طبقات ستم‌دیده داشته و نقشی که در شکل‌گیری «سوسیالیسم کارگری» داشت - سوسیالیسمی که «سوسیالیسم دهقانی» نارودنیک‌ها را در اوایل قرن بیستم در روسیه کنار زد.

فروپاشی و انحلال شیوه‌ی تولید دهقانی و پیشه‌وری و دهقانی‌زدایی^{۱۵} از دهقانان و پیشه‌وران ما - که به لطف مستندات ستودنی دفاتر آمار «زُستوو» می‌توان به دقت ترسیمش کرد - بر اساس داده‌های واقعی درستی فهم مشخصاً سوسیال‌دموکراتیک از واقعیت روسیه را اثبات می‌کند؛ یعنی این فهم که دهقانان و پیشه‌وران، به معنای «مقوله‌ای» واژه، خرده‌تولیدکننده، یعنی خرده‌بورژوا هستند. این تز را شاید بتوان نقطه‌ی محوری نظریه‌ی «سوسیالیسم طبقه‌کارگری» در برابر سوسیالیسم دهقانی قدیمی دانست. سوسیالیسم دهقانی نه شرایط اقتصاد کالایی را - که خرده‌تولیدکنندگان در آن زندگی می‌کنند - می‌فهمید، نه تمایزبانی سرمایه‌دارانه‌شان در نتیجه‌ی این شرایط را.... این انبوه استثمارگران کوچک روستایی نماینده‌ی نیرویی هولناک‌اند، مشخصاً به این دلیل هولناک که به زحمت‌کش تک‌افتاده و منفرد ستم می‌کنند، او را پابند خود کرده و از هر آمیدی به رهایی محروم می‌کنند؛ هولناک به این دلیل که با توجه به بربریت روستا، به خاطر بهره‌وری پایین کار که ویژه‌ی نظام توصیف‌شده است و به خاطر فقدان ارتباطات، این استثمار نه تنها مستلزم دزدیدن کار، بلکه همچنین مستلزم سوءاستفاده‌ی آسیایی از کرامت انسانی است که مدام در روستاها رخ می‌دهد. حال اگر این روستای واقعی را با سرمایه‌داری ما مقایسه کنید، می‌فهمید که چرا سوسیال‌دموکرات‌ها عملکرد سرمایه‌داری ما را مترقی می‌دانند. آن‌گاه که سرمایه‌داری این بازارهای کوچک و پراکنده را در قالب یک بازار ملی جمع کند، به جای لشکری از خون‌آشام‌های خوش‌قلب کوچک، دسته‌ای از «ستون‌های عظیم وطن» را می‌آفریند و انقیاد مردمان زحمت‌کش زیر دست خون‌آشامان محلی را در

¹⁵ منظور انتقال جایگاه دهقانان و پیشه‌وران از وضعیت تولید دهقانی به وضعیت پرولتری است. م.ف.

هم می‌شکند تا آنان را منقاد سرمایه‌ی کلان‌مقیاس کند. با وجود همه‌ی وحشت‌های ستم بر کار، انقراض تدریجی، درنده‌خویی و فلج‌کردن بدن‌های زنان و کودک و مواردی دیگر، این انقیاد در مقایسه با انقیاد پیشین مترقی است، زیرا *بیداری ذهن کارگران را در پی دارد و نارضایتی خاموش و نامنسجم را به اعتراض آگاهانه و شورش پراکنده، خرد و بی‌معنا را به پیکار طبقاتی سازمان‌یافته برای رهایی همه‌ی مردمان زحمتکش بدل می‌کند؛ پیکاری که توش و توانش را از همین شرایط وجودی سرمایه‌داری کلان‌مقیاس می‌گیرد، و در نتیجه بی‌شک می‌تواند روی «موفقیت خاص» اش حساب باز کند.* (55)

حتی در این مرحله‌ی نخستین، لنین تکوین‌گریزناپذیر سوسیالیسم روسی را با ایده‌ی «انقلاب جهانی» نزد مارکس پیوند می‌داد، هرچند در نظر لنین، انقلاب روسیه نخستین فشار در جهت انقلاب جهانی بود. (56) از لحاظ نظری و فکری، لنین زمینه‌ای را برای موج جدیدی از انقلاب‌ها که در 1905 آغاز شد، فراهم کرد، اما بیش از حد بر خصلت جهانی و ژرفای جنبش انقلابی، آسیب‌پذیری سرمایه‌داری متمرکز و توانایی انقلابی‌ها برای ادغام آنتاگونیسم‌ها تأکید کرده بود. نیم‌قرن پیش از آن، در دوره‌ای همین قدر سرشار از انقلاب (که هابزبام در کتاب *عصر/انقلاب* خود آن‌ها را نخستین انقلاب‌های اروپایی نامید)، مارکس هم «اشتباه» مشابهی کرد. شاید به نظر برسد که مارکس فکر می‌کرد کلیت نظام سرمایه‌داری، همان‌طور که هست، با بنیاد فنی و فرهنگی‌اش، مهیای یک جامعه‌ی اشتراکی است. این دیدگاه «سنتی»، لنین را «مجبور کرد» که در «روسیه‌ی نیمه‌پیرامونی» ذهنیتی را بپروراند که نیروهای اجتماعی-سیاسی و منافع پیش‌برنده‌ی خروش‌های انقلابی و ضدانقلابی در دوره‌ی انقلاب را بررسی کند.

در سال‌های پس از شکست نخستین انقلاب روسیه، لنین **خصلت‌های خاص شرایط توسعه‌ی سرمایه‌داری روسی** را موضوع پژوهشی نظام‌مندتر قرار داد. (57) شکست انقلاب او را برانگیخت تا نقش و سرشت دگرگون‌کننده‌ی دولت (خودکامه) را دقیق‌تر مطالعه کند؛ مسائلی از جمله چگونگی استقلال‌یابی نسبی آن، جدایی «بنابارتیستی» دولت از طبقات حاکم (که به نظر لنین، هر شکلی از همکاری جدی طبقه‌ی کارگر با بورژوازی را ناممکن می‌کرد) و تمرکز سنگین سرمایه‌داری صنعتی که دست‌دردست‌تمرکز نیروهای سیاسی اصلی پیش می‌رفت. بدیل‌های اصلی توسعه‌ی زراعی، رفته‌رفته در اندیشه‌ی او ترسیم می‌شدند.

لنین در بحث‌هایی که از 1901 تا 1911 با رفقایاش داشت، تأکید می‌کرد که پادشاهی تزار تا حدی از طبقات حاکمه مستقل شده و هرچند در نتیجه‌ی رویداد 1905 «تزاریسیم چند گامی به سوی یک پادشاهی بورژوازی برداشته»، دستگاه بوروکراتیک نظام نسبتاً

مستقل منافع خود را از یک سو در تضاد با اشرافیت زمین‌دار، اما به مراتب بیش از آن در تضاد با بورژوازی حفظ کرده است. در آغاز قرن بیستم، رژیم تزاری می‌خواست هستی خود و قدرت رقابتش در صحنه‌ی بین‌المللی را با «تقاضای ورود» سرمایه‌ی خارجی به روسیه حفظ کند. اما در سال 1905، این رژیم هم‌زمان درگیری با دهقانان و شورشیان - که عمدتاً پرولتاریای زراعی بودند - باید با واقعیت آب‌رفتن پایگاه اجتماعی‌اش نیز روبرو می‌شد.⁽⁵⁸⁾

در اندیشه‌ی لنین، **خاص‌بودگی** نه فقط درباره‌ی توسعه‌ی روسیه، بلکه همچنین با توجه به و در مقایسه با توسعه‌ی غرب نمود یافت. برای مثال، تفسیر نظری روابط مرکز-پیرامون خیلی زود و به کرات در آثار لنین نمایان شد. نخستین واکاوی این مسئله، در سال 1899 در مقدمه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه عرضه شد. در این اثر، لنین تأکید می‌کند که ویژگی‌های اصلی مشترک در گسترش سرمایه‌داری در اروپای غربی و روسیه، «فارغ از خاص‌بودگی‌های شگرف روسیه در هر دو سپهر اقتصادی و غیراقتصادی»⁽⁵⁹⁾ چقدر ملموس هستند. او به استفاده‌ی گسترده از کار مزدی در کشاورزی، و به طور کلی به گسترش آزادانه‌ی کار مزدی، ورود تکنولوژی و تقسیم کار فزاینده اشاره می‌کند که با خصلت‌های خاص سرمایه‌داری در روسیه - که پیش‌تر وصف آن رفت - تناقضی ندارند، بلکه نظام جهان‌گستر هماهنگی از خاص‌بودگی‌ها را برجسته می‌کند. هم‌زمان، «تفکیک» توسعه‌ی اجتماعی از توسعه‌ی اقتصادی در ادبیات آن روز، فریبنده، و از نظرگاه آن‌هایی که به دنبال تنظیم یک راهبرد سیاسی بودند، کاملاً گمراه‌کننده از آب درآمد. تنها باید بدفهمی‌های نهفته در میان لیبرال‌ها و جناح‌های خاصی از منشویک‌ها درباره‌ی سرشت فرایند انقلابی را به خاطر آورد. آن‌ها به اشتباه توسعه‌ی اقتصادی را منحصرأ بر حسب تجربه‌ی اروپای غربی تفسیر می‌کردند.⁽⁶⁰⁾

پس از آغاز جنگ جهانی اول، لنین، در کتابی که درباره‌ی امپریالیسم نوشت،⁽⁶¹⁾ به مطالعه‌ی روشمند سرشت نظام جهانی سرمایه بازگشت. بخشی از این بحث را در این‌جا باید توضیح داد، هرچند از ترتیب زمانی‌مان خارج باشد. لنین چند عنصر تأثیرگذار در فرایندهای «سرمایه‌داری جدید» یا «امپریالیسم» مشاهده کرده بود که به اختصار در مقاله‌ای با عنوان «نظام تیلور: بردگی انسان به دست ماشین»⁽⁶²⁾ توصیف‌شان کرد.

لنین هنگام پرورش نظریه‌ی امپریالیسم در طول جنگ جهانی اول،⁽⁶³⁾ به نحوی پیشگام جریان مدرنی بود که یک **نظام جهانی سلسله‌مراتبی** را در عین تمرکز بر خصلت‌های اقتصادی و سیاسی آن مطالعه می‌کند.⁽⁶⁴⁾ او بر جریان صدور سرمایه به جای صدور کالا در دوره‌ی ساخت‌وپاخت میان صنعت و سرمایه‌ی بانکی دست می‌گذاشت. این جریان، به خاطر **توسعه‌ی نابرابر (unequal development)**، تراکم سود مازاد در کشورهای غربی را ممکن می‌کرد. به این ترتیب، او بر یک نظام وابستگی بدهی‌محور

تأکید می‌کرد که در روند شکل‌گیری آن بریتانیای کبیر، برای مثال، «به مصر، ژاپن، چین و آمریکای جنوبی وام می‌دهد» در حالی که قدرت نظامی-سیاسی‌اش «از او در برابر خشم بدهکاران حفاظت» و «نیروی دریایی‌اش، در صورت لزوم، نقش دژبان را بازی می‌کند.»⁽⁶⁵⁾

او به درک این نکته‌ی مهم رسید که با این سطح جدید از تمرکز سرمایه، گسترش جهانی سرمایه‌ی مالی «بدون استثنا، شبکه‌ی تنگی از روابط وابسته را بر همه‌ی نهادهای اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی بورژوازی می‌اندازد.»⁽⁶⁶⁾ این برداشت، در ادامه، موضع او درباره‌ی کل انقلاب را تعیین کرد. این تحول اقتصادی-سیاسی در انحصاری‌شدن سیاست استعماری تبلور می‌یابد.⁽⁶⁷⁾ خصلت‌های ویژه‌ی امپریالیسم به عنوان یک نظام سیاسی و اقتصادی جهانی در رابطه با همه‌ی جنبه‌های آن، در طول جنگ جهانی اول نمایان شد. شناسایی **گسترش چشمگیر نقش اقتصادی دولت و پیوند درونی آن با سرمایه یا به بیانی دقیق‌تر، سرمایه‌ی مالی** از جانب لنین عاملی بنیادی در ارزیابی او از امکان‌های انقلاب 1905 و انقلاب به طور کلی است؛⁽⁶⁸⁾ این واقعیت‌ها در سازماندهی سلسله‌مراتبی نظام جهانی سرمایه‌داری و جنگ جهان‌گستر برای تضمین امنیت و هستی پیرامون استعماری (colonial periphery) معنا و اهمیت ویژه‌ای یافته بودند. در متون دیگر، او این نکته را چنین از نو صورت‌بندی کرد: «هرجا سرمایه‌ی مالی بسیار قدرتمند شود، دولت نیز بسیار قدرتمند می‌شود.»

لنین با ملاحظه‌ی سهم هر یک از بازیگران اقتصادی اصلی در نظام سرمایه‌داری جهانی در سال 1910 (بریتانیا، ایالات متحده، فرانسه و آلمان)، سلسله‌مراتبی را اثبات کرد که پدیدآور زنجیره‌ای از وابستگی‌های متقابل بود: «تقریباً همه‌ی بخش‌های دیگر جهان، به نحوی، کم‌وبیش بدهکار و خراج‌گذار این کشورهای بانکدار بین‌المللی - این چهار «ستون» سرمایه‌ی مالی جهانی - هستند. به ویژه بررسی نقشی که صدور سرمایه در ایجاد شبکه‌ی بین‌المللی وابستگی و روابط سرمایه‌ی مالی بازی می‌کند، اهمیت دارد.»⁽⁶⁹⁾ لنین در اکتبر 1913، در مقاله‌ای با عنوان «سرمایه‌داری و مهاجرت کارگران»، در بررسی مهاجرت جهانی کار - که آن را شکل جدیدی از استثمار می‌دانست - به ترک انبوه مردم از کشور اشاره کرده بود. او روندهای ترک کشور و مهاجرت بین‌المللی فزاینده را - که عمدتاً مبتنی بر منابع و داده‌های آمریکایی بود - در جداولی نشان داد.

از 1905 تا 1909، سالانه بیش از یک میلیون نفر به ایالات متحده مهاجرت می‌کردند. بخش عمده‌ی رشد عرضه‌ی کار در آمریکا ناشی از مهاجرت نیروی کار روسی بود. بخش چشمگیری از این مهاجران روسی «در اعتصاب‌های متعددی در روسیه مشارکت داشتند [و] روح پرننگ‌تر و تهاجمی‌تری از اعتصاب توده‌ای را به آمریکا وارد کرده بودند.» لنین با بررسی پدیده‌ی مهاجرت، این

نظریه را ارائه کرد که هدف اساسی کشورهای صنعتی با رشد سریع، به حداقل رساندن قیمت نیروی کار است از طریق ترغیب کارگران مهاجر با وعده‌ی مزدهای بالاتر به ترک کشورهايشان. بر این اساس، رقابت بین کارگران مُزدی در چندین منطقه از نظام جهانی تشدید شده است: «سرمایه‌داری به شکل خاصی از مهاجرت مردمان دامن زده است. کشورهای صنعتی با رشد سریع، با ورود ماشین‌آلات به مقیاس وسیع و راندن کشورهای عقب‌مانده از بازار جهانی، مزدها را در داخل کشور خودشان بالاتر از نرخ میانگین می‌برند و به این ترتیب، کارگرانی را از کشورهای عقب‌مانده جذب می‌کنند...» بر این مبنای رقابت بین کارگران مُزدی در چندین منطقه از نظام جهانی تشدید شده است (مثال‌های «کلاسیک» این امر، به بهترین شکل، در مرحله‌ی کنونی جهانی شدن مشاهده می‌شود).

رهایی از یوغ سرمایه بدون توسعه‌ی بیش‌تر سرمایه‌داری و بدون پیکار طبقاتی مبتنی بر آن، ناممکن است؛ و سرمایه‌داری با شکستن عادت‌های پوسیده و گنبدیده‌ی زندگی بومی، با شکستن مرزها و تعصب‌های ملی، با وحدت کارگران همه‌ی کشورها در کارخانه‌های بزرگ و معادن آمریکا، آلمان و...، توده‌های مردم زحمتکش کل جهان را به این پیکار می‌کشاند. آمریکا در رأس کشورهای واردکننده‌ی کارگر قرار دارد.⁽⁷⁰⁾

اگر از منظری امروزی به این تحلیل بنگریم، به نظر می‌رسد که لنین به طور مکانیکی، وحدت بین‌المللی نیروی کار را از جهانی شدن سرمایه استنتاج می‌کند. اما در این تحلیل، دورنمای روشنی از پتانسیل ایالات متحده برای بدل شدن به موتور محرک توسعه‌ی جهانی در قرن بیستم نهفته بود.

لنین این تحلیل را در جزوه‌ی «داده‌های جدید درباره‌ی قوانین حاکم بر توسعه‌ی زراعی» بسط داد – متنی که نخست در 1915 نوشته و در 1917 منتشر شد. او در این بازگویی، مقایسه‌ای تاریخی نیز با توسعه‌ی اروپا و روسیه ارائه کرد:

ایالات متحده‌ی آمریکا چه در نرخ توسعه‌ی سرمایه‌داری در ابتدای قرن، چه در سوابق توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ای که پیش‌تر به آن رسیده، بی‌رقیب است؛ در وسعت سرزمین‌هایی که با استفاده از به‌روزترین ماشین‌آلات توسعه داده – و با تنوع چشمگیر شرایط طبیعی و تاریخی آن سرزمین سازگار شده – و در گستره‌ی آزادی سیاسی و سطح فرهنگی توده‌ی جمعیت نیز رقیبی ندارد. در واقع این کشور در بسیاری جهات الگویی برای تمدن بورژوازی ما و ایده‌آل آن است.⁽⁷¹⁾

همان‌طور که لنین دریافته بود، ادغام مستعمره‌ها در سیاست جهانی، سرشت ذاتی نظام جهانی را از نو سامان می‌داد. در عصر مدرن، سازوکار جهان‌گستر تولید سرمایه‌داری، با «جذب و ادغام» مردمان تحت سلطه، دائماً در بستر این فرایندها عمل می‌کرد. شاید لنین از نخستین مارکسیست‌هایی بود که به شیوه‌ی نظری و آشکار، نمایی کلی ترسیم کرد از این‌که در عصر سرمایه‌داری مبتنی بر بنگاه‌داری آزاد (free-enterprise capitalism)، مستعمره‌ها

به مبادله‌ی کالایی کشیده شدند، نه به تولید سرمایه‌داری. امپریالیسم این رویه را تغییر داد. از جمله ویژگی‌های امپریالیسم صدور سرمایه است. تولید سرمایه‌داری با نرخ هر دم فزاینده‌ای به مستعمره‌ها منتقل می‌شود. آن‌ها را نمی‌توان از وابستگی به سرمایه‌ی مالی اروپایی خلاص کرد. از منظری نظامی و همین‌طور از از منظر توسعه‌طلبانه، جدایی مستعمره‌ها، به عنوان قاعده‌ای کلی، تنها در سوسیالیسم قابل‌تصور است؛ در سرمایه‌داری، جدایی مستعمره‌ها را تنها به طور استثنایی یا با هزینه‌ی سلسله‌ای از شورش‌ها و انقلاب‌ها - هم در مستعمره‌ها و هم در کشورهای متروپول - می‌توان تصور کرد.⁽⁷²⁾

بازشناسی «قربانیان» استعمار از جانب لنین - که علاوه بر جنبش کارگری، جنبش‌های ملی مستقل راه می‌اندازند و به این ترتیب، مسئله‌ی ملی در مقیاس جهانی، در نقاط دور از اروپا، اهمیت می‌یابد - بعدها بررسی می‌شود. در این‌جا فقط باید اشاره کرد که از نظر تاریخی، حتی در این مسئله هم روسیه در مرحله‌ای «میانی» قرار دارد. درحالی‌که لنین در جای دیگر اهمیت عظیمی به ساختار سلسله‌مراتبی نظام جهانی می‌دهد، به هنگام بررسی وحدت‌یابی کارگران جهان از طریق سرمایه، قدرت فرقه‌بازی (factionalism)، موانع فرهنگی و زبانی، مرزهای روانی و سیاسی و نیرومندی اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری مرکزی را دست کم می‌گیرد.

عوامل سیاسی تعیین‌کننده‌ی سرمایه‌داری روسی در سال 1905

با فرا رسیدن سال 1901، لنین گمان می‌کرد - یا کاملاً آگاه بود - که «طبقه‌ی حاکم» (به اصطلاح امروزی، طبقه‌ی مسلط یا هژمونیک) در انقلاب بورژوا-دموکراتیک روسیه، پرولتاریا خواهد بود.⁽⁷³⁾ بی‌اهمیتی سیاسی بورژوازی در آن زمان، نخستین دلیل این امر بود. بورژوازی به رژیم تزاری وابسته بود و از تزاریسم و سرمایه‌ی خارجی استقلال نداشت. در نتیجه، آن بخش از طبقه‌ی

دهقانان که معاش خود را به خاطر توسعه‌ی سرمایه‌داری از دست داده بودند، به اتحاد با طبقه‌ی کارگر می‌پیوستند (سیاست بلوک چپ)⁽⁷⁴⁾ و بورژوازی و اشراف بزرگ‌زمین‌دار را دور می‌زدند. در آن زمان، حتی در حلقه‌های مارکسیستی غربی، این برداشت‌ها را نوعی «ارتداد لنینیستی» می‌خواندند، چرا که از نظر آنان دهقانان روسیه هنوز از خمیره‌ای ارتجاعی بودند.

لنین منافع ارضی دهقانان را ستون و بخشی از مسئله‌ی پیوند قدرت و اقتصاد در روسیه می‌دانست. او این نظر منشویک‌ها را که مسئله‌ی ارضی را می‌توان از طریق انتقال مالکیت زمین به شهرداری‌ها (municipalization) حل کرد – به این صورت که زمین در مالکیت حکومت‌های محلی باشد – رد می‌کرد. لنین و بلشویک‌ها از منظر **ملی‌سازی** زمین‌های بزرگ به حل مسئله‌ی ارضی می‌اندیشیدند، زیرا از نظر آن‌ها **ملی‌سازی بهترین راه برای سلب مالکیت** از رسته‌ها و سرنگونی نظام پادشاهی بود.⁽⁷⁵⁾ محتوای سیاسی بی‌واسطه‌ی بحث‌ها به این پرسش برمی‌گشت که چه کسی رانت (اجاره‌بها) زمین را دریافت کند: حکومت‌های محلی تحت کنترل اشراف یا دولت. پس از شکست انقلاب 1905، لنین فوراً این یادداشت را درباره‌ی برنامه‌ی ارضی نوشت:

به لحاظ نظری، ملی‌سازی توسعه‌ی ناب و «ایده‌آل» سرمایه‌داری در کشاورزی است. این پرسش که آیا ترکیبی این‌چنینی از شرایط و روابط نیروها که ملی‌سازی را در جامعه‌ی سرمایه‌داری ممکن می‌کند، اغلب در تاریخ رخ می‌دهد یا نه، مسئله‌ای دیگر است.⁽⁷⁶⁾

نفی مالکیت خصوصی کوچک صرفاً نتیجه‌ی یک موضع اصول‌گرایانه‌ی سوسیال‌دموکراتیک نبود، بلکه بر این دلیل تاریخی استوار بود که شکل پروسی توسعه‌ی زراعی، با ویژگی‌های خاصی درونی‌اش، برای وضعیت روسیه مناسب نبود. این که سوسیال‌دموکرات‌ها طرفدار کشاورزی مبتنی بر جمع‌های اشتراکی و تعاون داوطلبانه بودند – که همچون تنها بدیل توسعه‌ی زراعی سرمایه‌دارانه تلقی می‌شد – موضوع دیگری بود.

تجربه‌های 1905 به روشن‌شدن کل تصویر کمک کرد. دهقانان – به تعبیری مثبت – خواهان توزیع زمین زراعی بودند. حکومت تزار (از ویتة^{۱۶} تا استولپین) در واکنش به قیام‌های دهقانی 1903-1902 و جنبش‌های دهقانی 1905-1907 کوشید با تشویق قشری از دهقانان مرفه که مالک زمین‌های خصوصی بودند، به روند زوال جماعت‌های روستایی شتاب دهد. تزار به ابتکار استولپین، در نهم نوامبر 1906 حکمی صادر کرد و بر اساس آن به هر خانوار مالک زمین این حق را داد که مزرعه و ساختمان‌های آن را از

¹⁶ سرگی یولی‌ویچ کُنت ویتة (Sergey Yulyevich Count Witte/Vitte – 1849 - 1915) از سیاستمداران امپراتوری روسیه بود. از 1892 تا 1903 وزیر دارایی بود و در سال 1897 اصلاحاتی را در زمینه‌ی تعرفه‌ها اعمال کرد. در سال 6-1905، در مقام نخست‌وزیر، کوشید با روش‌های اقتدارگرایانه پروژه‌ی مدرن کردن روسیه را پیش ببرد. در سال 1906 بازنشسته شد.

تملك كمون زمين‌هاى زراعى خارج كند و به مالكيّت خصوصى درآورد. مالك همچنين مى‌توانست تقاضا كند كه قطعه‌زمينش، براى تمايز با چندين قطعه‌ى كوچك‌تر و دور از هم، در قالب يك قطعه‌زمين حصاركشى شود. نزديك به دو ميليون دهقان در بازه‌ى تقريباً نه ساله پيش از جنگ جهانى اول، جماعت‌هاى روستايى را ترك كردند.

پس از شكست انقلاب، لنين برنامه‌ى ارضى سوسيال‌دموكراسى در نخستين انقلاب روسيه، 1907 - 1905 را نوشت و در آن، با مهارت و دقت يك پژوهشگر، درباره‌ى مسائل سياسى اساسى مربوط به شرايط كشاورزى روسيه موضع گرفت.⁽⁷⁷⁾ لنين در اين جا هم دسته‌اى از مسائل را به عنوان مسائل مركزى برگزيد كه براى آينده بسيار اهميت داشتند. «حلقه‌ى تعيين‌كننده در زنجيره»، پيكار دهقانان براى زمين در زندگى پُراهميت روستايى در روسيه بود:

ده ميليون خانوار دهقانى، مالك 73 ميليون دسياتين [حدوداً معادل 80 ميليون هكتار] زمين هستند، درحالى كه 28 هزار زمين‌دار اشرافى و نوكيسه، 62 ميليون دسياتين [حدوداً معادل 68 ميليون هكتار] در تملك دارند. چنين است پس‌زمينه‌ى ميدانى كه پيكار دهقانان براى زمين در آن رشد مى‌كند. بر چنين پس‌زمينه‌ى تعيين‌كننده‌اى، عقب‌ماندگى فنى چشمگير، غفلت از كشاورزى، توده‌ى دهقانان تحت ستم و لگدمال‌شده و انواع بى‌پايانى از شكل‌هاى فئودالى و بيگارورزانه‌ى استثمارگريزناپذيرند.... حجم املاكى كه ما نقشه‌اى از آن‌ها رسم كرده‌ايم، به هيچ وجه با ميزان زراعت تناظر ندارد. در ولايت‌هاى تماماً روسى، كشاورزى سرمايه‌دارانه‌ى بزرگ‌مقياس به حاشيه مى‌رود.... توده‌ى دهقانان، زير ضربِ استثمار فئودالى ويران مى‌شوند و برخى از آن‌ها سهم‌شان را به زارعان «صرفه‌جو» مى‌دهند.⁽⁷⁸⁾

لنين، در مقابل جريان‌هاى ديگر استدلال مى‌كرد كه بر مبنای اين «همگونى قرون‌وسطايى»، تضاد سياسى اساسى در روستاهای روسيه بين توده‌های بزرگ دهقانان و زمين‌داران بزرگ تحت حمايت نظام تزارى است. اين تضاد را تنها زمانى مى‌توان حل كرد كه سرانجام دهقانان زمين مالكان را تصاحب كنند.

لنين به موضع‌گيرى دهقانى متهم شد. اين اتهام او را برانگيخت كه اين پاسخ را به منتقدانش بدهد: «تصويرى كه ترسيم كرده‌ام... هرگز به مسائل انتقال زمين به دهقانان مربوط نمى‌شود.... من تنها به طور كلى، انتقال زمين به دهقانان كوچك را در نظر داشته‌ام و بدون شك اين روند پيكارهاى دهقانى ماست.»⁽⁷⁹⁾ او در جاى ديگر عليه رفقاى دهقانى‌اش استدلال مى‌كرد. او مى‌گفت كه در اين

لحظه، اصلاحات ارضی در اولویت تاریخی نیست، چرا که بیان آن منجر به بدفهمی‌هایی می‌شود. به ویژه شاید این‌طور به نظر برسد که اصلاحات ارضی منافع ثروتمندانی را نمایندگی می‌کند که در چشم دهقانان فقیر، حکم سرمایه‌دار را داشتند. هنوز روابط قدرت سیاسی و طبقاتی مناسبی وجود ندارد.⁽⁸⁰⁾ او بعدها با جزییات بسیار، شرایطی را کاوید که در آن ملی‌سازی می‌تواند به تقسیم زمین بینجامد. همچنین بررسی کرد که این کار تا چه درجه‌ای «میل به اجتماعی کردن کل تولید اجتماعی را تحریک می‌کند.»⁽⁸¹⁾

لنین پیش‌تر به این نتیجه رسیده بود که تقسیم زمین در آینده گریزناپذیر است، چه بسا «نه به عنوان مالکیت خصوصی، بلکه برای کاربری اقتصادی.»⁽⁸²⁾ این نکته پیشاپیش خبر از فرمان زمین در اکتبر 1917 می‌داد، فرمانی که تقسیم زمین زراعی را از طریق ملی کردن اجرا کرد. لنین دو روند احتمالی را در نظر داشت: دگرگونی بورژوایی و سرمایه‌دارانه‌ی املاک بزرگ (latifundia)؛ و دگرگونی رادیکال‌تر و به راستی انقلابی که درها را به روی کشت‌وکار دهقانان خرده‌مالک باز می‌کرد و به توسعه‌ی آزادانه‌ی آن «در مسیر اقتصاد سرمایه‌داری» می‌انجامید.⁽⁸³⁾ معنای این مسیر دوم «دگرگونی دهقان پدرسالار به کشاورز بورژوا» بود.

لنین اصلاحات استولپین را به خاطر تخریب زنجیره‌های فتودالی و تسریع تکامل سرمایه‌داری، «مترقی» می‌دانست. البته او، برعکس پلخانوف و منشویک‌ها، هرگونه حمایت سیاسی از این اصلاحات و امکان هرگونه همکاری با بورژوازی را نفی می‌کرد. افزون بر این، لنین استولپین خون‌آشام را «نوساز» و پاسبان «بازار آزادی» رژیم خودکامه می‌دانست و نه مخالف آن.

وقتی روسیه هنوز در مسیر انقلاب بود، لنین این بحث‌های سیاسی، تاکتیکی و راهبردی را با منشویک‌ها از سر گذرانده بود؛ در جزوه‌ی دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک (انتشار در تابستان 1905 در ژنو) می‌توان این بحث‌ها را دید. بلشویک‌ها بر جنبه‌ی کارگری یک انقلاب با اهداف بورژوا-دموکراتیک و نیز بر مشارکت سوسیال‌دموکرات‌ها در قوای حکومتی تأکید می‌کردند، درحالی‌که منشویک‌ها به طبقه‌ی کارگر نقش «چپ تندرو» را نسبت می‌دادند. به نظر لنین، یک انقلاب پیروزی «دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» را سر کار می‌آورد.⁽⁸⁴⁾ این دیکتاتوری می‌تواند کشور را از راه شرایط داخلی و خارجی مساعد برای توسعه به «مرحله‌ی سوسیالیستی» جدید انقلاب هدایت کند و در عین حال نیروهای خواهان بازگشت رژیم خودکامه را سر جایشان بنشانند.

حتی در این صحنه، لنین پیوستگی این دو مرحله‌ی انقلاب را در نظر داشت:

همه‌ی ما انقلاب بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی را در تقابل قرار می‌دهیم؛ همه‌ی ما بر ضرورت مطلق تمایزگذاری صریح بین آن‌ها تأکید می‌کنیم؛ با وجود این، آیا می‌توان انکار کرد که در روند تاریخ، عناصر منفرد و خاص دو انقلاب در هم می‌تنند؟⁽⁸⁵⁾

بورژوازی روسی هیچ علاقه‌ای به رادیکال کردن انقلاب و تکمیلش نداشت و امیدوار بود بر آن افسار بزند. طی انقلاب 1905 و به ویژه پس از شکست آن، لنین لیبرال‌ها را این‌گونه زیر ضرب گرفت: «پس از اکتبر 1905، هر آنچه لیبرال‌ها کردند، خیانتی بی‌شرمانه به آرمان آزادی مردم بود... انقلاب خیلی زود لیبرال‌ها را رسوا کرد و آنان را با رنگ‌ولعاب ضدانقلابی راستین‌شان نشان داد.» امید به آمیزش رژیم خودکامه با نمایندگی واقعی توده‌های نسبتاً وسیعی از مردم، نه تنها در میان ساکنان غافل و لگدمال‌شده‌ی چند نقطه‌ی دورافتاده، بلکه حتی در میان حاکمان رژیم خودکامه هم وجود داشت.⁽⁸⁶⁾

در ژانویه 1917، لنین که در سخنرانی برای مخاطبانی متشکل از کارگران جوان سوسیالیستی و با یادآوری سال 1905 در آستانه‌ی انقلابی جدید، عدم اهمیت سیاسی بورژوازی روسی و تابعیت آن از تزار و بورژوازی اروپای غربی را تبیین کرد. در این مورد، لنین با ماکس وبر نیز درباره‌ی سرشت انقلاب وارد جدل شد:

حتی در آزادترین کشورهای اروپای غربی، حتی در جمهوری‌های اروپای غربی، بورژوازی به خوبی می‌تواند عبارات ریاکارانه‌اش درباره‌ی «بی‌رحمی روسی» را با بی‌شرمانه‌ترین مبادلات مالی⁽⁸⁷⁾ بیامیزد، به ویژه تحت حمایت مالی رژیم تزاری و بهره‌کشی امپریالیستی از روسیه با صدور سرمایه و غیره... بورژوازی عاشق این است که قیام مسکو را چیزی مصنوعی توصیف کند و با تحقیر به آن پردازد. برای مثال، در ادبیات به اصطلاح «علمی» آلمان، جناب پروفیسور ماکس وبر، در کاوش طویلش درباره‌ی توسعه‌ی سیاسی روسیه، قیام مسکو را یک «کودتا»^{۱۷} می‌خواند. این جناب پروفیسور «فاضل» می‌گوید: «گروه لنین و بخشی از "انقلابی‌های سوسیالیست" از مدت‌ها پیش برای این قیام بی‌معنا آماده شده بودند... در واقع، مسیر نرمش‌ناپذیر انقلاب روسیه به سوی یک نزاع مسلحانه‌ی قاطع بین حکومت تزاری و پیش‌آهنگ پرولتاریای برخوردار از آگاهی طبقاتی بود.⁽⁸⁸⁾

¹⁷ «پوچ» (putsch) نام دیگری برای کودتاست، با این تفاوت که الزاماً به دست نیروی نظامی صورت نمی‌گیرد. به هرگونه تلاش دسیسه‌آمیزی برای قبضه‌ی قدرت گفته می‌شود. م.ف.

او هم‌زمان با اعضای حزب خودش، به خاطر بحث‌هایشان، مجادله می‌کرد. بسیاری که به پیکار علیه رژیم باور داشتند، حتی صرف بیان خواسته‌های بورژوا-دموکراتیک را بی‌وجه می‌دانستند، زیرا تحقق‌شان در شرایط سرمایه‌دارانه ناممکن بود. در مقابل، لنین طرح خواسته‌های بورژوا-دموکراتیک را با اهمیت و به ویژه در شرایط سرمایه‌داری روسی به‌جا می‌دانست؛ البته نه به خاطر این که تحقق آن‌ها در «وضعیت پیرامونی» نظام سرمایه‌داری روسی ممکن بود، بلکه به خاطر پتانسیل‌شان در ازهم‌گسیختن این چارچوب.

برای مثال، او کاملاً هشیار بود که جمهوری دموکراتیک «منطقاً» با سرمایه‌داری در تناقض است، زیرا ثروتمندان و تهی‌دستان را به طور صوری بر یک پایه قرار می‌دهد و این برابری در پیش‌گاه قانون فقط پوششی است بر نابرابری‌های اقتصادی آنتاگونیستی موجود. او همچنین هشیار بود که تناقض بین نظام اقتصادی و ساختار سیاسی در عصر امپریالیسم - هنگامی که حکمرانی انحصارها جای رقابت را گرفته است - دستیابی به هر حق دموکراتیکی را دشوارتر می‌کند:

پس چگونه سرمایه‌داری با دموکراسی سازگار می‌شود؟ با اجرای غیرمستقیم قدرقدرتی سرمایه به دست دموکراسی. برای این هدف دو وسیله‌ی اقتصادی وجود دارد: 1) رشوه‌ی مستقیم؛ 2) اتحاد حکومت و بازار بورس. (این در تزه‌های ما بیان شده است - در یک نظام بورژوایی، سرمایه‌ی مالی «می‌تواند آزادانه به هر حکومتی رشوه بدهد و هر حکومت و مقامی را بخرد.»)⁽⁸⁹⁾

هرچند نظر لنین بر این بود که «ثروت» در مجموع توانایی تام دارد که با رشوه و بازار بورس، بر هر جمهوری دموکراتیکی مسلط شود، این ضرورتاً به آن معنا نبود که در راه رسیدن به سوسیالیسم، مبارزه برای دموکراسی را باید کنار گذاشت. برای ذهن سیاسی لنین، پیش‌شرط هر تهاجم موفقیت‌آمیزی به سرمایه، جلب حمایتی هرچه گسترده‌تر از توده‌ها بود («بلوک چپ»، یعنی «اتحاد کارگران و دهقانان تهی‌دست بی‌زمین»). او با اعضای حزبش، در دفاع از اهمیت پیکار برای دموکراسی بحث می‌کرد و پس از تجربه‌ی 1905 در این مورد مصمم‌تر شد. **انقلاب کارگری** به عنوان یک پیش‌شرط سوسیالیسم، در یک کشور ممکن به نظر می‌رسید. با این حال، طبق خط استدلالی لنین، یک نظام سوسیالیستی نمی‌تواند تماماً بر «بنیان روسی» محقق شود. بحث او با پاروس¹⁸ و تروتسکی درباره‌ی انقلاب مداوم نیز عمدتاً به این مسئله مربوط می‌شد، زیرا آنان قضاوت متفاوتی راجع به مسئله‌ی «گذار» بین دو انقلاب داشتند.⁽⁹⁰⁾

¹⁸ پارفوس (الکساندر عزیزاییل لازارویچ گلفاند) (Parvus / Aleksandr Izrail Lazarevich Gelfand - 1867 - 1924) نظریه‌پرداز سوسیالیست آلمانی با ریشه‌های روسی بود. او مفهوم انقلاب مداوم را پروراند و تروتسکی بعدها آن را بسط داد. او به ترکیه رفت و مشاور رهبران «ترک‌های جوان» شد. لنین به خاطر مشارکت پارفوس در تجارت تسلیحاتی با او قطع رابطه کرد.

لنین، در کنار رزا لوکزامبورگ، نخستین کسی بود که فهمید در سال 1905، از لحاظ تاریخی، شکل جدیدی از انقلاب رخ داده است.⁽⁹¹⁾ این رویداد «طنین و سرشتی پرولتری» (یعنی همان اعتصاب‌های توده‌ای سیاسی و قیام مسلحانه) و اهدافی بورژوا-دموکراتیک داشت و هم‌زمان به روی انقلاب سوسیالیستی گشوده بود. لنین محدودیت‌های انقلاب را به دقت می‌دید، محدودیت‌هایی که خود را به روشن‌ترین شکل در «ضعف» حاملان اجتماعی انقلاب نشان می‌دادند: «رعیت‌هایی وفادار و خداترس، که تحت راهبری پدر گاپن، از سرتاسر پایتخت» سوی تزار روانه شده بودند. درحالی‌که توده‌های بی‌تجربه و بی‌سواد روس، با سرعتی سرسام‌آور، از رویدادهای درحال‌وقوع «درس می‌گرفتند»، «کارگران بی‌سواد در روسیه‌ی پیشا-انقلابی [نیز] با اعمال‌شان اثبات کردند که مردمان صریحی هستند که برای نخستین بار با آگاهی سیاسی برخاسته‌اند.»⁽⁹²⁾ با وجود این، کُنش انقلابی کارگران و دهقانان روس برای تضمین ماندگاری ساختارهای خودگردانی (کمیته‌ی اعتصاب، شوراها، کمیته‌های کارگری و...) کافی نبود.

این رویداد، به عنوان «نوع جدیدی از انقلاب، سرانجام روسیه را به صحنه‌ی تاریخ «مُدرن» برکشاند. به بیان لنین، «روسیه‌ی ساکن و کرخت به روسیه‌ی پرولتاریای انقلابی و خلق انقلابی بدل شد.» عناصر تنیده در این صحنه عبارت بودند از جنبش تصاحب زمین به دست دهقانان در شورش علیه شرایط پدرسالارانه؛ انقلاب کارگران صنعتی؛ و پیکارهای آزادی‌خواهانه‌ای که در میان خلق‌های ستم‌دیده‌ی روسیه درگرفته بود. همه‌ی این‌ها در سال 1917 نیز آشکار شدند، که به آن معنا بود که انقلابی‌ها هنوز نمی‌توانستند از خود تجربه، ژرفای لازم برای فهمش را به دست آورند. در این میان، روشن است که لنین می‌توانست فوریت انقلاب در اروپای غربی را به هر شکلی بیان کند مگر به شکل یک فرضیه‌ی منطقی. او برای دفاع از بیان خود نمی‌توانست تحلیلی ارائه کند که حتی نزدیکی اندکی با عمق تحلیلش درباره‌ی امکان‌های تحول در روسیه داشته باشد.

بحث تاریخی: سرشت دولت خودکامه

هنگام فرارسیدن انقلاب 1905، سوسیال‌دموکراسی روسیه یک‌سره درگیر بحث‌های نظری و علمی بود. موضوع بحث‌ها آن خصلت‌های خاص توسعه‌ی تاریخی روسیه بودند که رویدادها، محدودیت‌ها و امکان‌های پیکار طبقاتی سیاسی معاصر و همین‌طور جریان‌های مهم‌تر تکوین انقلاب را تعیین می‌کردند. بحث درباره‌ی دولت خودکامه در چند مرحله پیش رفت. آغازگاه اصلی، رویکرد اسلاوپرستانه (Slavophile) بود که به اوایل قرن نوزدهم بازمی‌گشت و فرض اساسی آن یک «استثنای روسی» همراه با «دولتی بیگانه با روح مردم» بود یا حتی «قدرقدرتی دولت» به شکل «اُبشینا که حافظ فضیلت‌های روسی است.»⁽⁹³⁾ گروه «غرب‌گرا» یا

زپادنیک (zapadnik) در تضاد با اسلاوپرستان شکل گرفت. آن‌ها «خصلت‌های خاص روسی» را فوراً به **عقب‌ماندگی** از غرب نسبت دادند. در پایان قرن نوزدهم، این بحث به جدال لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها بدل شد. در اوایل قرن بیستم، به دنبال نخستین انقلاب روسیه، نحوه‌ی مواجهه با نظام خودکامه، زمینه‌ی اختلاف‌های تندوتیزی شد – حتی در میان جناح‌های گوناگون جنبش سوسیال‌دموکراتیک. دلالت‌های سیاسی تحلیل تاریخی چنان زیاد بود که حتی در میان خود بلشویک‌ها هم درباره‌ی سرشت دولت خودکامه و نتیجه‌گیری‌های نظری-سیاسی درستی که باید از آن گرفت، مجادلاتی رخ داد.

زمانی که لنین به این غوغا پیوست، پلخانوف – بر مبنای آثار هگل، مارکس و انگلس⁽⁹⁴⁾ و همین‌طور دو تاریخ‌نگار روس به نام‌های ام. ام. گوالفسکی و وی. ا. کلیوچفسکی – نسبت به دولت خودکامه‌ی روس و مسئله‌ی اُشینا، موضعی مارکسیستی با جهت‌گیری لیبرالی به تاریخ اتخاذ کرده بود. این رویکرد در تضاد با موضع میلیوکوف و موضع مکتب موسوم به دولتی بود که بیش‌ترین تأثیر را از آگوست کُنت و هربرت اسپنسر می‌گرفت.⁽⁹⁵⁾ طی نخستین انقلاب روسیه، این مجموعه‌ی مسائل به بحثی جدی در حلقه‌های سوسیال‌دموکرات بدل شد که در آن زمان باید رابطه‌شان را با بورژوازی و دهقانان روشن می‌کردند.

در آوریل 1905، بلشویک‌ها کنگره‌ی سوم حزب را با هدف موضع‌گیری در این مسائل، در لندن تشکیل دادند. منشویک‌ها نظرگاه خود را در کنفرانس رقیب در ژنو اعلام کردند و سپس در کنگره‌های چهارم و پنجم در سال 1907 در لندن، پای بحث با بلشویک‌ها نشستند. به موازات این بحث‌ها، موضوع موردنظر در چندین اثر سیاسی نیز بررسی شد.

پلخانوف، در جدل مربوط به مسئله‌ی ارضی با لنین، بار دیگر تأکید کرد که «رکود آسیایی» – «**کیتایسچینا**» (kitayschina) – نقشی تعیین‌کننده در تکوین وضعیت دهقانان روسی بازی کرده است. او تأکید می‌کرد که لنین تشبیه تاریخی او بین روسیه‌ی قرن بیستم و چین قرن یازدهم را نفهمیده است. بحث پلخانوف این بود که «تاریخ کشاورزی روسیه بیش‌تر شبیه جهان استبداد شرقی – مثل هند، مصر یا چین – است تا اروپای غربی».⁽⁹⁶⁾ پلخانوف، به معنای دقیق کلمه، از موضع اولیه‌ی خود که در کتاب *تفاوت‌های ما* (1885) عرضه شده بود، عقب‌نشینی کرد؛ در این کتاب او ادعا کرده بود که مسئله‌ی جماعت‌های دهقانی‌ای که از آن‌ها مالیات گرفته می‌شود – و مستقیماً از زمان پتر کبیر به ارث رسیده‌اند – باید در بستر مقایسه‌ی روسیه و مشرق‌زمین واکاوی شود، اما علاوه بر این به دقت به یک ویژگی تعیین‌کننده در «مسیر توسعه»ی خاص روسیه اشاره کرده بود: این‌که توسعه‌ی روسیه بین شرق و غرب «در نوسان» است. او در آن کتاب، تأکید ویژه‌ای بر نیروی ویرانگر توسعه‌ی غربی، آن‌جا که به نظام رعیتی روسیه مربوط می‌شد، کرده بود.⁽⁹⁷⁾

در کنفرانس، لنین به پلخانوف یادآوری کرد که اگر دوره‌ای زمین در روسیه‌ی مسکووی ملی بود، آن زمانی بود که شیوه‌ی تولید آسیایی بر اقتصاد تسلط داشت. با وجود این، در آغاز قرن بیستم، در بررسی تسلط شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در کشاورزی، چیز زیادی از استدلال پلخانوف باقی نمی‌ماند. پلخانوف دو نوع ملی‌کردن را با هم آمیخته بود - که لنین، نه بدون دلیل، این را اشتباهی لایق یک کمدی‌عامیانه می‌دانست⁽⁹⁸⁾ - و «جنبه‌ی آسیایی» شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را (در تضاد با دیگر تاریخ‌مندکردن‌ها) یک پدیده‌ی فرعی تلقی می‌کرد. دلالت سیاسی این بحث نظری درباره‌ی صورت‌بندی‌های اقتصادی، انتخاب بین مفهوم بلشویکی **ملی‌کردن زمین و ایده‌ی منشویکی انتقال مالکیت زمین به شهرداری‌ها** بود. ارزیابی تاریخی دولت روسیه، در چارچوب بحث‌های سیاسی برخاسته از انقلاب 1905 و شکست آن، دیگر به رشد کامل خود رسید.

اصلاحات زراعی استولپین که می‌کوشیدند مناطق روستایی را در معرض گسترش مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه قرار دهند، دلالت بر تغییر در سیاست‌گذاری‌ها و سرشت رژیم خودکامه داشتند. لنین این تحول را گام‌های قاطع نظام خودکامه «به سوی یک پادشاهی بورژوازی» تفسیر می‌کرد. در این فرایند، سه پرسش مجادله‌برانگیز مطرح شدند.

نخستین پرسش از جانب جهان‌بینی نو-اسلاوپرستانه و «دولت‌گرایانه»ی حلقه‌ی «وخی» (Vekhi) طرح شد. این گروه زیر پوشش فلسفه‌ای دینی از رژیم خودکامه دفاع می‌کرد. مهم‌ترین هدف ایدئولوژیک مجموعه‌ی مقالات «وخی» این بود که به هر قیمتی «از دولت روس» در برابر «روشنفکرآمبی مرتد حفاظت کند».⁽⁹⁹⁾ در صورت‌بندی استرووه، سوسیالیسم دولتی قرار بود هم برای جاه‌طلبی‌های رژیم خودکامه در سیاست خارجی و هم برای بسیج میهن‌پرستانه‌ی روشنفکران برای دفاع از دولت خودکامه توجیه بتراشد.⁽¹⁰⁰⁾ بنابراین، این رویکرد پیش‌گام مشی روشنفکرانی شد که تعهد روسیه به جنگ را به عنوان مسؤلیت خود پذیرفتند. جناح میلیوکوفی لیبرال‌ها با آمیزش فلسفه‌ی مذهبی و خیستی در مسائل علمی مخالف بود، اما از نتیجه‌گیری‌های انقلابی‌ها و براندازی رژیم خودکامه هم طرفداری نمی‌کرد. وقتی به نظر می‌رسید وخیست‌ها نوعی تطور غرب‌گرایانه‌ی رژیم خودکامه را در خیال دارند، مارکسیست‌های روسی در وخیسیم زاد و رشد «بیسمارک روسی» را می‌دیدند.⁽¹⁰¹⁾

تحلیل‌های مارکسیست‌های روسی از دو جهت با رویکردهای لیبرالی متفاوت بود. تحلیل مارکسیست‌ها بسط نظریه‌ی پیکار طبقاتی به تحلیل تاریخی دولت روس بود، که در آن از دولت روس به طور کلی سخن نمی‌گفتند، بلکه شکل‌های وجودی گوناگون و خصلت طبقاتی‌اش را می‌کاوبندند. دوم این‌که مارکسیست‌ها تکوین دولت روس را همبسته با عوامل اقتصادی مفروض، به ویژه با خصلت‌های خاص توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه، در نظر می‌گرفتند. هم بلشویک‌ها و هم منشویک‌ها می‌کوشیدند روند تاریخی روسیه را به طور مستقل، هم‌راستا با طرح‌های سیاسی خودشان، تفسیر کنند.⁽¹⁰²⁾

جمع‌بندی تحلیل تروتسکی این بود که خلاف غرب که در آن «تبادل طبقات به لحاظ اقتصادی مسلط» برقرار است، در روسیه ضعف اجتماعی و بی‌اهمیتی سیاسی طبقات حاکم، «رژیم خودکامه‌ی بوروکراتیک را به سازمانی سرخود و خودبسته [Samodovleyushchiy] بدل کرده است.» از این جهت، تروتسکی رژیم تزاری روسیه‌ی پس از 1907 را در جایی بین دولت مطلقه‌ی اروپایی و استبداد آسیایی قرار می‌داد. تروتسکی از آن جایی که بر نقش خلاقانه و خودزاد (demiurgic) دولت خودکامه در زندگی اقتصادی تأکید می‌کرد (و هم‌زمان برای دولت، در صورت قدرت‌گیری سوسیالیستی، نقشی سترگ را «پیش‌گویی» می‌کرد)، کلیدی برای فهم تطور دولت خودکامه‌ی تزار یافت.⁽¹⁰³⁾ پی. پی. ماسلوف (P. P. Maslov)، اقتصاددان برجسته‌ی منشویک، دو چیز را مانع عمده در مقابل مدرنیزاسیون می‌دانست: یکی، مانع‌تراشی اشرافیت زمین‌دار در برابر اصلاحات استولپین، و دیگری این واقعیت که بیش‌تر سرمایه‌ی خارجی‌ای که به شکل اوراق قرضه‌ی دولتی وارد کشور می‌شد به سوی مدرنیزاسیون تولید هدایت نمی‌شد.⁽¹⁰⁴⁾ لنین با این تحلیل موافق بود.

منشویک‌ها این واقعیت را درنیافته بودند که با اوج‌گیری شتابان توسعه‌ی سرمایه‌داری، نقش اقتصادی دولت روسیه نیز شروع به رشد می‌کرد. این تناقض عجیب عناصر کهن و مدرن درون دولت خودکامه به نحوی نمونه‌وار بازتاب یافت. این تناقض در **سطح بالای استقلال دولت** و ضعف و بی‌شکلی سیاسی گروه‌های اجتماعی‌ای که دولت بر فراز آن‌ها ساخته شده بود، تجلی پیدا کرد.

تاریخ‌نگار بلشویک، ام. الکساندروف آل‌مینسکی⁽¹⁰⁵⁾^۹ – همکار نزدیک لنین در انتشار *پراودا* و دیگر نشریات بلشویکی – به همراه دیگر تاریخ‌نگار مشهور بلشویک، ام. ان. پوکروفسکی^{۲۰}، بر تحلیلی از نقش و کارکرد تاریخی دولت روسیه کار کردند که متضمن روایتی عامیانه از پیکار طبقاتی بود.⁽¹⁰⁶⁾ نزد آل‌مینسکی، دشمن اصلی فهم لیبرالی علوم تاریخی از دولت بود. او کوشید ثابت کند که در دولت روسیه، قدرت مطلقه – به معنای قدرت سیاسی اشراف – و دولت خودکامه **مستقیماً** خدمتگزار منافع اقتصادی اشراف زمین‌دار است. در نتیجه، همه‌ی دیدگاه‌هایی که از اختلاف دولت و اشراف بحث می‌کنند، صرفاً جلوه‌هایی از این آموزه‌ی لیبرالی – میلیوکوفی⁽¹⁰⁷⁾ هستند که دولت **فراسوی طبقه** قرار دارد. او حتی به اثر کائوتسکی به نام *نیروهای محرک و دورنماهای انقلاب*

¹⁹ میخائیل استپانویچ آل‌مینسکی (الکساندروف) (Mikhail Stepanovich Olminsky (Aleksandrov) – 1863 - 1933) انقلابی، سیاستمدار، تاریخ‌نگار و از رهبران سازمان «اراده‌ی خلق»ی‌ها بود. او در جنبش انقلابی دهه‌ی 1880 فعال بود. در سال 1898 به حزب سوسیال‌دموکرات کارگران روسیه پیوست. او عضو تحریریه‌ی *پریود و پرولتاری* بود و در فعالیت‌های نشریات *روزدا* (zvezda) و *پراودا* مشارکت داشت. او نقشی فعال در انقلاب اکتبر بازی کرد. رییس دپارتمان تاریخ حزب به نام ایستپارت (Istpart) و بنیانگذار روزنامه‌ی *پرولتارسکایا روولوتسیا* (Proletarskaya Revolutsiya) بود. او عضو هیئت مدیره‌ی دانشگاه لنین بود. از 1920 تا 1924 مدیر موسسه‌ی تاریخ حزب و مدیر «انجمن بلشویک‌های قدیمی» بود.

²⁰ میخائیل نیکولایویچ پوکروفسکی (Mikhail Nikolayevich Pokrovsky – 1868 - 1932) تاریخ‌نگار و از بنیانگذاران تاریخ‌نگاری مارکسیستی شوروی بود. در سال 1905 به جناح بلشویک حزب پیوست. پس از انقلاب 1905 مهاجرت کرد و با گروه وپریود رابطه داشت. با جنگ مخالفت کرد و کتاب *امپریالیسم لنین* را برای چاپ ویرایش کرد. در اکتبر 1917، از رهبران انقلاب در مسکو بود. از 1918 تا 1932 معاون کمیسر آموزش و پرورش بود. در سال 1922، به مدیریت «بایگانی مرکزی» برگزیده شد. او در کنار دیوار کرملین دفن شده است.

روسیه (1907) حمله کرد، زیرا نویسنده «قدرت توده‌های مردمی را دست کم گرفته بود.» کائوتسکی تاریخ را نه تاریخ توده‌ها، بلکه تاریخ شاهان می‌دانست.⁽¹⁰⁸⁾ آلمینسکی با طیف متنوعی از شکل‌های تاریخی دولت مثل دولت مطلقه، پادشاهی مشروطه و جمهوری دموکراتیک در همین سطح برخورد کرد، با این استدلال که همگی «سازمان سیاسی یک یا چند طبقه بوده‌اند.»

مشکل چنین رویکرد عامیانه‌ای به دولت و پیکار طبقاتی، ساده‌سازی و غیرعلمی‌بودن آن نیست، بلکه بر اساس چنین برداشتی اصلاً هیچ سیاست انقلابی قابل قبول و روشنی نمی‌توان بر پا کرد. لنین قاعده‌تاً باید علیه این نگاه و نتایج سیاسی حاصل از آن موضع می‌گرفت. او این کار را با نوعی بی‌میلی انجام داد، زیرا آلمینسکی از اعضای ارزشمند حزب بلشویک بود.

برای درک شرایط تاریخی این رویکرد، دانستن این نکته ضروری است که مورخانی در مجادله علیه رویکرد لیبرالی به تاریخ شرکت جستند که می‌خواستند به هر قیمتی ثابت کنند که پیوسته با تحولات در غرب، سرمایه‌داری در روسیه نیز پیشرفت کرده است. آن‌ها مارکس را به خاطر به اصطلاح «تمایلات لیبرالی» اش خطاکار می‌دانستند. داوید ریازانوف²¹، در پایان سال 1908، ترجمه‌ی مختصری از اثر مشهور مارکس به نام *افشای تاریخ دیپلماتیک قرن هجدهم* - به همراه کاوشی انتقادی از آن - به زبان آلمانی منتشر کرد (در سال 1918 به روسی چاپ شد). ریازانوف مارکسی را که در «مرداب خون برده‌داری مغولی» به دنبال «گهواره‌ی مسکووی» می‌گشت دوست نداشت، زیرا این فهم با تر گذشته‌ی سرمایه‌دارانه‌ی روسیه در تناقض بود. ریازانوف می‌پنداشت این نگاه مارکس می‌تواند برای توجیه و تقویت نگاه لیبرالی «نقش خلاقانه و فعالانه»ی دولت روس به کار رود.⁽¹⁰⁹⁾ تصویری که به این صورت از مارکس در مقام یک «لیبرال یا دموکرات ناشی» ساخته شد، نمی‌توانست تأیید لنین را جلب کند.

لنین پشت خطاهای نظری و تاریخی برخی ایدئولوگ‌ها و مورخان بلشویک، جریان **اُتزوویستی** «چپ‌رو» (left-wing Otzovist) را یافت که در جناح بلشویکی خود او رشد کرده بود. این جریان اهمیت سیاسی جایگاه سوسیال‌دموکرات‌ها در مجلس دوما را دست کم می‌گرفت و حتی می‌خواست این نمایندگان را از مجلس فربخواند. موضعی که آلمینسکی و دیگران گرفته بودند، جدای از ضعف‌های نظری و روش‌شناختی‌اش، از نظر سیاسی نیز تدارک برای **خواسته‌های انتقالی و گذار** به هدف انقلابی

²¹ داوید بوریسویچ ریازانوف (David Borisovich Ryazanov - 1870 - 1938) پژوهشگر و بایگانی‌دار مارکسیست بود. در سال 1885 به نارودنیک‌ها پیوست و به پنج سال حبس محکوم شد. در سال 1891، به خاطر تبلیغات مارکسیستی، به چهار سال تبعید در سبیری محکوم شد. در انقلاب 1905 شرکت کرد و دوباره به تبعید در سبیری محکوم شد اما موفق شد به غرب بگریزد. او که در بایگانی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و موزه‌ی بریتانیا کار می‌کرد، مجموعه‌ای از آثار روزنامه‌نگارانه‌ی مارکس و انگلس و پژوهشی تاریخی درباره‌ی انترناسیونال اول منتشر کرد. در سال 1917، در انقلاب‌های فوریه و اکتبر شرکت کرد. در سال 1921 در بنیانگذاری موسسه مارکس-انگلس-لنین نقش داشت و مدیر آن شد. او طرح انتشار مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس را کلید زد. در سال 1931، به اتهام منشویک‌بودن بازداشت شد. او از حزب اخراج و به ساراتوف منتقل شد. از 1931 تا 1936 در کتابخانه‌ی دانشگاه ساراتوف مشغول به کار بود. در سال 1937 دوباره بازداشت شد. او به توطئه‌ی راست‌گرایانه و تروتسکیستی محکوم و در بیست‌ویکم ژانویه‌ی 1938 اعدام شد.

نهایی را ناممکن می‌کرد. این رویکرد زمینه‌های هر پیکار سیاسی‌ای در راه جمهوری و حقوق انسانی دموکراتیک را به چالش می‌کشید.

به دلایلی مشابه، لنین جدالی لفظی علیه پلاتفرمی راه انداخت که در *پراودی* تروتسکی خود را نشان داد و با قطع‌نامه‌ی دسامبر 1908 حزب سوسیال‌دموکرات کارگران روسیه مخالف بود. نخستین تز این پلاتفرم، در موضعی مشابه با موضع آلمینسکی، می‌گفت:

رژیمی که در سوم ژوئن 1907 شکل گرفت، «در واقع سلطه‌ی نامحدود اشرافیت زمین‌دار فئودال‌مآب» را نمایندگی می‌کند. این پلاتفرم در ادامه اشاره می‌کند که این‌ها «پوششی است بر سرشت خودکامه و بوروکراتیک سلطه‌شان با نقاب شبه‌قانونی یک دوما دولتی که در عمل هیچ حقی ندارد.» اگر دوما‌ی زمین‌داران «در عمل هیچ حقی ندارد» - و این حرف درستی است - پس سلطه‌ی زمین‌داران چگونه می‌تواند «نامحدود» باشد؟ نویسندگان پلاتفرم فراموش می‌کنند که خصلت طبقاتی پادشاهی تزاری به هیچ وجه با استقلال و خودبسندگی زیاد مقامات تزاری و «بوروکراسی» - از نیکلای دوم گرفته تا پایین‌ترین افسر پلیس - تعارض ندارد. همین اشتباه را - یعنی از یاد بردن خودکامگی و پادشاهی و تقلیل مستقیم آن به سلطه‌ی «محض» طبقات فرادست - *تروویست*‌ها در سال 09-1908...، لارین²² در سال 1910 و حالا هم چند نویسنده (برای مثال، ام. الکساندروف²³) و نیز ان. ریکوف که جانب مدیران تصفیه²⁴ را گرفته مرتکب شده‌اند.⁽¹¹⁰⁾

لنین در دسامبر 1908 در *پیش‌نویس قطع‌نامه درباره‌ی لحظه‌ی کنونی و وظایف حزب*، تغییر حاصل از *کودتای* سوم ژوئن و تشکیل دوما‌ی سوم را بررسی کرد. طبقات فرادست و نظام پادشاهی، با وجود نزاع مداوم‌شان با یکدیگر، حالا در موضعی دفاعی متحد شده بودند:

²² یوری لارین (1932 - 1882 - Yury Larin) یک سیاستمدار سوسیال‌دموکرات بود. او در جنبش انقلابی‌ای که در سال 1900 آغاز شد شرکت کرد و به منشویک‌ها پیوست. در فوریه‌ی 1917، رهبر گروه انترناسیونالیست‌های منشویک بود؛ بعدها به حزب بلشویک پیوست. در سال 1918، عضو شورای عالی اقتصاد ملی و در عمل رأس هیئت مدیره‌ی آن بود. او نقشی فعال در بازسازی و مدیریت اقتصاد کشور و نیز در پروژه‌ی اشتراکی‌سازی داشت. او بنیانگذار موسسه‌ی برنامه‌ریزی عمومی بود. دختر او، آنا، همسر بوخارین شد. او در گورستان دیوار کرم‌لین دفن شده است.

²³ منظور همان آلمینسکی است. م.ف.

²⁴ «مدیران تصفیه» (Liquidators / Liquidationists) آن دسته از اعضای راست‌گرای حزب بودند که طرفدار انحلال تشکیلات غیرقانونی پس از سال 1905 شدند. اصطلاح «مدیر تصفیه» در اصل به شخصی گفته می‌شود که مسئولیت انحلال و انجام کارهای پس از انحلال یک بنگاه اقتصادی را بر عهده دارد. م.ف.

اتحاد نظام تزاری با زمین‌داران جنبش «صدهای سیاه» و بورژوازی تجاری و صنعتی فرادست، صریحاً در کودتای سوم ژوئن و تشکیل دومای سوم تبلور یافته و به رسمیت شناخته شده است. نظام خودکامه، سرانجام به ضرورت مسیر توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی روسیه را پیش گرفته و با تلاش برای ماندن در مسیری که قدرت و عواید زمین‌داران فئودال را حفظ کند، بین آن طبقه و نمایندگان سرمایه در رفت‌وآمد است. از اختلافات جزئی این طبقات و گروه‌ها، برای حفظ دولت مطلقه استفاده می‌شود.⁽¹¹¹⁾

درست در نوامبر 1908، لنین ویژگی‌های بناپارتیستی نظام «جدید» در حال شکل‌گیری را توصیف کرد. او در مقاله‌ای با عنوان «ارزیابی وضعیت کنونی»، پیش‌بینی کرد که اگر نظام مستقر و اصلاحات استولیپین – که هدف مشترک‌شان تبدیل زمین تحت تملک جماعت‌های روستایی به مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه است – با مخالفت روبرو شوند، «مصادره‌ی همه‌ی دارایی‌های ارضی» اجتناب‌ناپذیر می‌شود. هم دهقانان و هم اشرافیت زمین‌دار از فرجام این معامله ناخشنود بودند و منافع اشراف زمین‌دار راه برای تروری باز کرد که در سال 1911 به زندگی استولیپین پایان داد. سازوکار بناپارتیستی قدرت روی این تضادهای اجتماعی و سیاسی مستقر شد.⁽¹¹²⁾

لنین «آهنگ موفقیت» حداکثری اصلاحات استولیپین را از این منظر ارزیابی کرد که «قشری از دهقانان اکتبريست ظهور کردند که آگاهانه ضدانقلابی بودند» (یعنی، جناح سیاسی محافظه‌کار بورژوا)، درحالی‌که اکثریت قاطع دهقانان در اردوگاه انقلابی مانده بودند. امکان ندارد این موازنه‌ی نیروها در دوما تجلی پیدا کند، اما «اکثریت قلابی نمایندگان "صدهای سیاه" به اضافه‌ی اکتبريست‌ها» که با قانون انتخاباتی موجود و هم‌راستا با گرایش‌های بناپارتیستی تعیین شده‌اند، نمی‌توانستند تناقض آشکار و فزاینده بین «خودکامگی صدهای سیاه – که عملاً حکمران نهایی‌اند – و ویتترین تزیینی یک "قانون اساسی" بورژوازی» را پنهان کنند.⁽¹¹³⁾

لنین بحث خود را در دو جهت با مخالفانش طرح کرد: از یک سو، مسئله‌ی دگرگونی خصلت اجتماعی نظام پادشاهی و بناپارتیسم، و از دیگر سو مسئله‌ی تشخیص روند توسعه‌ی زراعی روسیه. لنین در مقاله‌ای که در پایان سال 1911 نوشت، ترتیبات اجتماعی-سیاسی پس از انقلاب را برجسته کرد. او بر روابط درونی بین محرک‌های «قدیم و جدید» توسعه تأکید می‌کرد. او بر نقش اصلاحات استولیپین تطور نظام پادشاهی دست می‌گذاشت و روابط بین حلقه‌های رهبری بوروکراسی خودکامه و بورژوازی تجاری و صنعتی را عامل مهمی در آینده می‌دانست:

تنها کسانی که هیچ وقت [ابتکارهای] جدید حاصل از نخستین دهه‌ی قرن بیستم را در نظر نداشته‌اند و درباره‌ی وابستگی درونی روابط اقتصادی و سیاسی در روسیه و اهمیت و معنای دوما‌ی سوم هیچ نمی‌دانند قادرند وجود این ارتباط، خصلت بورژوایی سیاست ارضی کنونی و به طور کلی آن «گامی» را که «به سوی تحول به یک پادشاهی بورژوایی» برداشته شده است انکار کنند.... بوروکراسی، درحالی که قدرتش را از حمایت رده‌های بالای بورژوازی می‌گیرد، نیروهایش را نه از بورژوازی، بلکه از اشراف زمین‌دار و دیوانی کهن – بسیار کهن – گرفته است.⁽¹¹⁴⁾

لنین توجهات را به تأثیری که بوروکراسی بر بورژوازی روسی داشته جلب کرد. بوروکراسی به کارکردهای بورژوازی خصلتی تماماً فتودالی داد. به نظر لنین، بوروکراسی همچنین این رابطه را از نو تعریف کرد:

اگر تفاوتی بین خصلت بورژوایی یونکر^{۲۵} پروسی و کشاورز آمریکا وجود دارد (هرچند هر دوی آن‌ها بی‌شک بورژوا هستند)، تفاوتی به همین اندازه بزرگ و آشکار بین خصلت بورژوایی یونکر پروسی و «خصلت بورژوایی» مارکوف و پوریشکویچ^{۲۶} وجود دارد. در مقایسه با این دومی، یونکر پروسی یک «اروپایی» تمام‌عیار است.⁽¹¹⁵⁾

دیدگاه‌های خاص لنین درباره‌ی تکوین نظام پادشاهی، عمدتاً برای کسانی که ارجاع‌ها و زمینه‌ی نوشته‌های سیاسی‌اش را فرعی و کم‌اهمیت می‌دانند و نیز برای کسانی که عمداً یا سهواً از انسجام تحلیل‌های سیاسی و تاریخی-نظری او غافل‌اند، شگفت‌آور می‌نمایند. با این حال، لنین در سال 1902 تکوین ویژه‌ی نظام خودکامه را به عنوان «نیروی که نسبتاً مستقل سازمان یافته»، به منافع ویژه‌ی «قوای تام‌الاختیار چینونیک^{۲۷}ها» فروکاسته بود. این جریان ریشه‌هایی به طول چند قرن دارد که در آغاز قرن بیستم، نه فقط ویژگی‌های خاصی از «استبداد آسیایی»، بلکه جدیدترین عناصر تمدن اروپایی را هم شامل می‌شد.

²⁵ طبقه‌ی زمین‌دار اشرافی پروس که به لحاظ سیاسی مواضع محافظه‌کارانه و ارتجاعی داشتند. م.ف.

²⁶ ولادیمیر میتروفانویچ پوریشکویچ (Vladimir Mitrofanovich Purishkevich – 1870 - 1920) یک سیاستمدار و اشرافی بیسارابیایی* بود که به دیدگاه‌های یهودستیزانه و راست‌گرایانه‌ی افراطی‌اش شهرت داشت. او از بنیانگذاران سازمان‌های ارتجاعی «صدهای سیاه» و «حزب اتحاد مردم روسیه» (1905) بود. پیش از 1917 این سازمان‌ها به حملات خشونت‌بارشان به چپ‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها و یهودیان مشهور بودند. پوریشکویچ به نمایندگی دوما‌ی دولتی اول، دوم و چهارم برگزیده شد. طی انقلاب 1917 به دست نیروهای سرخ بازداشت شد و در شرایط نامعلومی از قلعه‌ی پتر و پل فرار کرد و جنوب روسیه که تحت کنترل ارتش سفید بود رفت. او کوشید جنبش صدهای سیاه را بازسازی کند. او در شهر نورووسیسک از بیماری تیفوس درگذشت.

* بیسارابیا (Bessarabiya) منطقه‌ای در اروپای شرقی است که امروز در مرز مولداوی قرار دارد. م.ف.

²⁷ چینونیک (chinovnik) به مقام‌های دیوانی و اداری در حکومت تزاری می‌گفتند. م.ف.

لنین در اندیشه‌هایش درباره‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری روسی، علاوه بر «خصلت چندوجهی» آن (mnogoukladnosti) – یعنی وجود لایه‌لایه و تراکم تنوعی از شکل‌های تولید و جامعه – فرادستی استثمار «اکتبریستی-پوریشکویستی»، «آسیایی» و تجاری-ربایی را هم بررسی کرد.⁽¹¹⁶⁾ او شرایط زراعی را همچون شکل دیگری از «توسعه‌ی آمیخته» (mixed) تفسیر می‌کرد که خلعت آن ترکیب «شیوه‌ی آمریکایی» جدید با آن ویژگی‌های «آسیایی» یا عثمانی است که از اصلاحات استولیپین سالم بیرون آمده بودند. لنین با توسعه‌ی سرمایه‌داری مدرن روسی همچون پدیده‌ای قرون‌وسطایی برخورد می‌کرد. او به این شکل از امپریالیسم، امپریالیسم «نظامی-بوروکراتیک» می‌گفت. او تناقض پایه‌ای آن را بر گسل‌های بین «سرمایه‌داری مالی-صنعتی متری» و «وحشی‌ترین روستاها» جای می‌داد.⁽¹¹⁷⁾

در طول این دوره، لنین علیه فعالانی که به مدیران تصفیه مشهور شدند نیز دست به پیکار سیاسی زد (مدیران تصفیه یک مفهوم و حرکت سیاسی برای تصفیه‌ی ساختارهای یک حزب غیرقانونی از جانب احزاب قانونی است). به بیانی کم‌وبیش ساده، تصفیه‌گران منشویک، بیش از همه از تشدید رگه‌های «اروپایی» توسعه بهره می‌بردند، تا آن‌جا که روی تکرار «با تأخیر» توسعه‌ی غربی در روسیه حساب باز کرده بودند. پلخانوف، هرچند تصفیه‌طلبی را رد می‌کرد و مخالف فهم لیبرالی تاریخ بود، روایت میلیوکوف از تطور تاریخی دولت روس را پذیرفت. استدلال او به این باور منشویکی وفادار بود که سرمایه‌داری روسی قادر است از «الگوی اروپایی» پیروی کند، هرچند با تأکید بر بقای شیوه‌ی تولید آسیایی در روند توسعه، با این باور به تناقض می‌افتاد. او، در نقطه‌ی مقابل لنین، بیش از حد بر نقش شکل‌های «غیرسرمایه‌دارانه» در توسعه‌ی روسیه تأکید می‌کرد.⁽¹¹⁸⁾

حتی طی بحث‌های راجع به نخستین برنامه‌ی حزبی در سال 1902، لنین نویسنده‌ی آن برنامه را به همین تناقض چشمگیر متهم می‌کرد: «پلخانوف درباره‌ی سرمایه‌داری فقط کلی‌گویی کرده» و مسئله‌ی «یک شکل خاص روسی از سرمایه‌داری» را به حاشیه رانده است، زیرا این نوع از تحلیل «باید پیش‌برنده‌ی تهییج علیه سرمایه‌داری روسی باشد.» آن‌طور که لنین می‌گوید، «باید مستقیم به سرمایه‌داری روسی اعلان جنگ شود» تا نظریه و عمل به هم جوش بخورند.⁽¹¹⁹⁾ همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، این تفاوت‌های روش‌شناختی-نظری بین لنین و پلخانوف در ارزیابی‌شان از شیوه‌ی تولید آسیایی بازتاب یافت. پلخانوف از موضع اولیه‌ی خود که به نزاع بین «خصلت آسیایی» و «خصلت اروپایی» در تاریخ روسیه نظر داشت، دست‌نُست و حتی فوریه و اکتبر 1917 را نیز در این طرح گنجانده. خلاف لنین یا تروتسکی، پلخانوف رویکردش را بر ترکیب یا انباشت این دو روند توسعه بنا نکرد، بلکه با مطلق‌سازی مقولات تاریخی در شکل ناب‌شان، بین این دو روند تقابلی محض برقرار کرد. این کار مثل سرمایه‌داری «ناب» آلمینسکی یا پوکروفسکی بود که از یکی‌کردن یک‌جانبه‌ی رگه‌های روسی و اروپایی توسعه‌ی روسیه پیش‌تر نرفت. در واقع، این ایده

که انقلاب فوریه در روند «اروپایی کردن» سیاسی روسیه جای داشت، درحالی که «اکتبر» - کاملاً برعکس - رگه‌ی «شرقی»، «آسیایی» یا «روسی ویژه» را از نو تثبیت کرد، از زمان فروپاشی اتحاد شوروی دوباره مدّ روز شده است.⁽¹²⁰⁾

لنین، بر اساس مطالعات تاریخی اولیه‌اش، روشن کرد که منافع متضاد و تضادهای سیاسی درون طبقات حاکم و گروه‌های خاصی که در آن قرار دارند، نباید دست کم گرفته شوند، زیرا همان‌طور که رویدادهای 1905 و 1917 نشان دادند، مسیر منتهی به انقلاب را تا حدی همین تضادها می‌گشایند. لنین بین دو روند درون «اردوگاه زمین‌داران» تمایز گذاشت، که تاریخ‌نگاران بعدها آن دو را جنبش‌های «بناپارتيستی» و «لژیتیمیستی»²⁸ نامیدند.⁽¹²¹⁾ «بناپارتيستها» معدودی از پیامدهای انقلاب را با سرکردگی استولپین (یا اصلاحات او) پذیرفتند و در عین حال حاضر بودند به بورژوازی محافظه‌کار برای پیشرفت سرمایه‌داری هم باج بدهند. وفاداری به پادشاهی کهن سرشت‌نشان «لژیتیمیستها»ی زمین‌دار بود. آنان منافع سیاسی خود را طوری بیان می‌کردند که از نظام خودکامه، حتی در برابر خود نظام پادشاهی، دفاع کنند. «صدهای سیاه» پوریشکویچ و مارکوف چنین خطی را دنبال می‌کردند.

لنین نحوه‌ی پیوند لیبرالیسم با سیاست‌های اقتصادی استولپین، یعنی تجربه‌ی سرمایه‌دارانه‌شدن فزاینده‌ی روستاها را امری بیرون از سیستم نمی‌دانست، زیرا (با اشاره به درس‌هایی که مارکس و انگلس از بناپارتيسم فرانسوی گرفته بودند) تاکتیک‌های تدافعی طبقات مالک در برابر پرولتاریا از دستورکار بورژوازی حذف نمی‌شوند، حتی اگر بورژوازی اشراف را زیر فشار نگه دارد. گذار از پادشاهی مطلقه به پادشاهی بورژوایی - که واپسین مرحله‌ی انقلاب بورژوایی است - محقق شده بود. بورژوازی برای حمایت از منافع اقتصادی‌اش از قدرت سیاسی چشمگیری دست می‌شویید (که با مشی اشرافیت زمین‌دار، بوروکراسی تزاری و... متفاوت است). آن‌طور که لنین در پایان سال 1911 و آغاز سال 1912، در نشریه‌ی پروشووشچنییه (Prosveshcheniye) می‌نویسد، لیبرال‌ها ترجیح می‌دهند قدرت را با «صدهای سیاه» تقسیم کنند تا این که به غوغای دموکراسی بپیوندند. «بورژوازی استرووه‌ای-وخیستی و میلیوکوفی» پوریشکویچ را به جنبش دموکراتیک توده‌ای ترجیح می‌دهند:

کار لیبرال‌ها این است که پوریشکویچ را تهدید کنند تا کمی «تکان بخورد» و جا برای لیبرال‌ها باز کند. اما هم‌زمان می‌خواهند مطمئن شوند که این کار، کل بنیادهای اقتصادی و سیاسی پوریشکویچ‌چیسیم را از روی زمین محو نمی‌کند.⁽¹²²⁾

²⁸ «لژیتیمیستها» به طرفداران سلطنت قدیمی‌ترین شاخه‌ی خاندان بوربون در فرانسه می‌گفتند. آن‌ها سنت‌گراترین جریان سیاسی فرانسه در دوره‌ی پس از انقلاب کبیر به حساب می‌آمدند و حقوق سنتی مطلق برای پادشاه حمایت می‌کردند. «بناپارتيستها» طرفداران الگوی پادشاهی اقتدارگرا و مدرن ناپلئون بناپارت بودند. م.ف.

ذات بناپارتیسم بیسمارکی-استولیپینی نه تنها در همراهی با بورژوازی و زمین‌داران، بلکه در فرایند جذب ویژگی‌های بورژوازی از سوی نظام پادشاهی و انطباق پادشاهی تزار با نیازهای توسعه‌ی سرمایه‌داری نهفته است.⁽¹²³⁾ هم‌زمان، لنین این بصیرت روشن را داشت که خودکامگی روسی و نظام تزاری - در تقابل مستقیم با نظام بیسمارک - «نظر به ناتوانی‌اش در مواجهه با رقابت جهانی دولت‌های سرمایه‌داری مدرن و بیش‌ازپیش به پس‌زمینه‌ی اروپا رانده‌شدن»، با ارتجاعی‌ترین نیروها وارد اتحاد شده است:

[نظام تزاری] در اتحاد با اشراف ارتجاعی و بورژوازی صنعتی روبه‌رشد، حالا می‌کوشد منافع غارتگرانه‌اش را با سیاست «ناسیونالیستی» خامی که ساکنان مناطق مرزی و همه‌ی ملت‌های ستم‌دیده را هدف گرفته... و فتوحات استعماری علیه مردمان آسیا (ایران و چین) که درگیر پیکاری انقلابی در راه آزادی هستند، تأمین کند.⁽¹²⁴⁾

تحلیل لنین از سرمایه‌داری روسی با طرحش از نظام جهانی سرمایه‌داری پیوند دارد. این تحلیل - که در فصل چهارم بررسی می‌شود - در روند نظریه‌پردازی او درباره‌ی مفهوم و پدیده‌ی امپریالیسم، عمق و تمایز بیش‌تری می‌یابد. در پایان، این تحلیل بود که چارچوب فکری کار لنین در جنبش و دیگر کاربردهای کنش نظری او را مشخص کرد.

پی‌نوشت‌ها:

1) Andrei Nikolaevich Sakharov et al., *Rossii v nachale XX veka* (Moscow: Novyi khronograf, 2002), 20-22.

2) تلاش برای گردآوری فهرستی جامع ناممکن است، پس در این‌جا تنها معدودی از آثار مجادله‌برانگیز برای بررسی بیش‌تر معرفی می‌شوند:

Sakharov et al., *Rossii v nachale XX veka*; V. S. Dakin, *Bil li shans u Stolipina?* (Moscow: LISS, 2002); A. Ya. Avreh, *tsarism nakanunye sverzheniya* (Moscow: Nauka, 1989); I. V. Ostrovsky, *P. A. Stolipin i ego vremya* (Novosibirsk: Nauka, 1992).

3) او در جزوه‌ی مشهور خود درباره‌ی امپریالیسم - که بیست سال بعد نوشته شد - هنگام بحث از خشونت جنگی، این «شخصیت‌زدودگی» نظام را برجسته کرد: «سرمایه‌داران جهان را تقسیم می‌کنند، نه از روی بداندیشی، بلکه از آن رو که مرحله‌ی کنونی تراکم آن‌ها را به اتخاذ این روش برای کسب سود وادار می‌کند.» LCW, Vol. 22, 253

4) LCW, Vol. 1. چهار کار نخست لنین را می‌توان در این جلد یافت. نخستین قطعه‌ای که او نوشت، یک نقد کتاب بود:

New Economic Developments in Peasant Life (On V. Y. Postnikov's Peasant Farming in South Russia, 1891).

لنین ملاحظات خود را در بهار 1893 نوشت؛ مقاله برای نخستین بار در سال 1923 منتشر شد.

5) LCW, Vol. 1. 129-332. این اثر در بهار و تابستان 1894 نوشته و همان سال منتشر شد، درحالی که از تابستان 93-1892 – هنگامی که سخنرانی‌ای با همین موضوع برای محافل مارکسیستی در سامارا ایراد کرد – در دست آماده‌سازی بود. در پاییز 1864، کتابش را به محفل مارکسیستی سن‌پترزبورگ داد تا بخوانند. برای اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی انتشار و سرنوشت کتاب بنگرید به همان.

6) حتی تاریخ‌نگاران اقتصادی و اقتصاددانان برجسته، مثل الک نو (Alec Nove)، اهمیت و احترام بالایی برای کتاب لنین قائل‌اند، هرچند طبیعتاً او اقتصاددان به حساب نمی‌آمد. درعین‌حال، نو می‌گوید علاقه‌ی لنین به اقتصاد «یک‌سویه» بود. درحالی که لنین تفسیر قابل‌توجهی از مارکس داشت و آدم اسمیت و نظریه‌های اقتصادی کلاسیک را خوب می‌شناخت، هیچ اطلاعی از اقتصاد خرد نداشت، چراکه در مقام یک سیاستمدار وقت نمی‌کرد به این موضوع بپردازد. بنگرید به:

Alec Nove, "Lenin as Economist," in *Lenin: The Man, the Theorist, the Leader*, edited by Leonard Schapiro and Peter Reddaway (New York: Praeger, 1967), 187-210.

7) در واقع، این موضوع سنتی جدی در اندیشه‌ی نظری دارد، برای مثال در بررسی‌های آتیلا آگ (Attila Ágh) پیش از 1989، که در آن می‌کوشید اهمیت نظری لنین را در رابطه با همین کتاب توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه ترسیم کند. بنگرید به:

Attila Ágh, *A politika világa* [The world of politics] (Budapest: Kossuth, 1984), 190.

در این‌جا به اثر دیگری نیز می‌توان اشاره کرد:

Ferenc Tökei, *A szocializmus dialektikájáról* [On the dialectics of socialism] (Budapest: Kossuth, 1974).

8) در نامه‌ای که در تاریخ 26 مارس 1896، از کراسنویارسک به مادرش فرستاد، کتاب‌هایی درباره‌ی تاریخ اقتصادی خواست:

Yezhegodnik Ministerstva finansov [The annual report of the ministry of finance] (St. Petersburg: 1869); *Statisticheskyy vremennik Rossiiskoi imperii* [The statistical annual of the Russian Empire], published by the Central Statistical Committee of the Ministry of the Interior; *Materialy dlya statistiki fabrichno-zavodskoi promyshlennosti v Yevropeiskoi Rossii za 1868 god.* [Material for the annual industrial statistics of European Russia for the year 1868], edited by I. Bock (St. Petersburg: 1872); etc. LCW, Vol. 37, 98.

9) LCW, Vol. 1, 12-13.

10) *Ibid.*, 69-70. او درباره‌ی این موضوع، در بهار 1874، هم‌زمان خاستگاه خانواده، مالکیت خصوصی و دولت انگلس را خواند. Golikov, *Biograficheskaya Chronika*, Vol. 1, 87.

11) در این میان، امکان این وجود نداشته لنین شماری از آثار مهم مارکس مثل *گروندریسه* را – که دیوید ریازانوف، مدیر مؤسسه مارکس-انگلس در مسکو، به هنگام کار بر ویراست نخست مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس، در سال 1923 کشف کرد – شناخته باشد. مقدمه معروف آن اثر را کائوتسکی پیدا کرد. بنگرید به:

Marcello Musto, *Dissemination and Reception of the Grundrisse in the World. A Contribution to the History of Marxism*, manuscript.

12) Julius Martov, *Obshchestvennye i umstvennye techeniia v Rossii 1870-1905* (LeningradMoscow: Kniga, 1924), 1.

13) *Ibid.*

14) «آشکار است که این اندیشه‌ی اساسی مارکس که تکوین فرم‌اسیون‌های اجتماعی-اقتصادی، فرایندی از تاریخ طبیعی است، ریشه‌ی این اخلاقیات بچه‌گانه‌ای را که مدعی عنوان جامعه‌شناسی هستند می‌زند.» LCW, Vol. 1, 136-141

15) «تحلیل روابط اجتماعی مادی (یعنی تحلیل روابطی که بدون گذر از آگاهی انسان شکل می‌گیرند: انسان‌ها هنگام مبادله‌ی کالاها وارد روابط تولیدی می‌شوند بدون این‌که حتی درک کنند در این‌جا یک رابطه‌ی اجتماعی تولید وجود دارد) – تحلیل روابط اجتماعی مادی یک‌مرتبه مشاهده‌ی تکرار و قاعده‌مندی و تعمیم نظام‌های کشورهای گوناگون را در یک مفهوم بنیادی واحد ممکن می‌کند. این مفهوم فرم‌اسیون اجتماعی است.» *Ibid.*, 140

16) LCW, Vol. 1, 195.

17) لنین با زبانی کنایی درباره‌ی تردیدهای میخائیلوفسکی راجع به وجود پرولتاریا نوشت: «در روسیه – تنها کشوری که این تهی‌دستی یأس‌آور توده‌ها و این استثمار بی‌شرمانه‌ی مردم کارگر را می‌توان یافت؛ که در زمینه‌ی وضعیت تهی‌دستان با انگلیس مقایسه شده (و مقایسه‌ی مشروعی است)؛ و جایی که گرسنگی میلیون‌ها نفر امری دائمی است که شانه به شانه‌ی افزایشی پایدار در صادرات غلات وجود دارد – در روسیه هیچ پرولتاریایی وجود ندارد!!» LCW, Vol. 1, 195-196

18) Ibid., 63-64, 72.

19) Ibid., 73.

20) پیش از نگارش این پژوهش، آن را در بحثی خود-آموزنده (در رابطه با سخنرانی جی. بی. کراسین درباره‌ی مسئله‌ی بازار) عرضه کرد. لنین دیدگاه‌هایش را به عنوان دنباله‌ای بر سخنرانی کراسین منتشر کرد. لنین این پژوهش را در پاییز 1893 نوشت که نخستین بار در سال 1937 منتشر شد. بنگرید به:

Golikov, *Biograficheskaya Chronika*, Vol. 1, 80-1; LCW, Vol. 1, 75-128.

21) «تکوین سرمایه‌داری یقیناً نیازمند یک بازار داخلی گسترده است؛ اما ویرانی دهقانان، این بازار را تحلیل می‌برد، وجود آن را تهدید و سازماندهی نظم سرمایه‌دارانه را ناممکن می‌کند. به درستی گفته شده که با دگرگونی سرشت اقتصاد تولیدکنندگان مستقیم ما به یک اقتصاد کالایی، سرمایه‌داری بازاری برای خود می‌آفریند؛ اما آیا قابل‌درک است که بازمانده‌های مفلوک اقتصاد طبیعی دهقانان تنگ‌دست بتوانند بنیاد تکوین تولید سرمایه‌دارانه‌ی نیرومندی را که در غرب دیده‌ایم، در کشور ما شکل دهند؟» LCW, Vol. 1, 79

22) Ibid., 91-2.

23) بنگرید به:

The Development of Capitalism in Russia, LCW, Vol. 3, 25-6, and 193-198.

24) «سازمان اقتصادی زراعت اربابی معاصر، با آن همه تنوع بی‌پایان اشکالش...، در متنوع‌ترین ترکیب‌ها، در دو نظام اصلی جمع می‌شود – نظام کار – خدمت و نظام سرمایه‌داری. مورد نخست... ابقای مستقیم اقتصاد بیگاری است...» Ibid., 194

25) او در مقاله‌ی مشخصاً ضدبرنشتاینی خود (در بررسی کتاب کائوتسکی با عنوان *برنشتاین و برنامه‌ی سوسیال‌دموکراتیک*) که در پایان سال 1899 نوشته شد، گرایش‌های لیبرالی و «برنشتاینی» «مارکسیسم قانونی» را ترسیم کرد. LCW, Vol. 4, 193-204

26) LCW, Vol. 1, especially 400-508, in his review of Struve's *Kriticheskie zametki k voprosu ob ekonomicheskom razvitii Rossii* (St. Petersburg: 1894), *The Economic Content of Narodism and the Criticism of It in Mr. Struve's Book-The Reflection of Marxism in Bourgeois Literature*.

این نخستین سند نظری مهم در این موضوع است. زمان نگارش پژوهش، اواخر 1894 و اوایل 1895 است و نخستین بار با نام مستعار کی. تولین در سال 1895 و با عنوان *مصالحی برای توصیف تکوین اقتصادی ما* منتشر شد.

27) Lenin, Book Review: J. A. Hobson. *The Evolution of Modern Capitalism*, LCW, Vol. 4, 100-4.

علاقه‌ی او به هابسون بعدها نیز بیان می‌شود. در 28 اگوست 1904، او از ژنو نامه‌ای به مادرش در ساینو (نزدیک سن‌پترزبورگ) نوشت: «حالا کتاب هابسون درباره‌ی امپریالیسم به دستم رسیده و ترجمه‌اش را آغاز کرده‌ام.» LCW, Vol. 37, 365

28) LCW, Vol. 37, 290. حتی در سال 1900، در نامه‌ای به مادرش (ششم آوریل)، نوشت: «قصدم ندارم جواب پی. استرووه را بدهم (یادداشت کوتاهی علیه او فرستادم تا در پاسخ من به اسکورتسوف درج شود)». با وجود این، موضوع مقاله‌ی استرووه با عنوان «معادلات و تناقضات بنیادین نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش» (نشریه‌ی ژین (Zhin) (1899)، شماره‌ی 10) بود و یادداشت لنین به مقاله‌ای با عنوان *نقادی غیرنقادانه* (LCW, Vol. 3, 632) درج شد.

29) برای آشنایی بیشتر با فعالیت‌های این حلقه و نقش استرووه در آن بنگرید به:

Lajos Menyhárt, *Az orosz társadalmi-politikai gondolkodás a századfordulón (1895-1906)* [Russian sociopolitical thought at the turn of the century (1895-1906)] (Budapest: Akadémiai Kiadó, 1985).

30) لنین پیش‌تر هنگامی که اثر یکتارینا کوسکوا (Yekatrina Kuskova) به نام *Credo* را در جولای 1899 دریافت کرد، به «نزدیکی» بین برخی مارکسیست‌ها و لیبرال‌ها مشکوک شده بود. این امر ضرورتاً با دگرگونی فکری استرووه یکسان بود، اما در یک پوشش سوسیال‌دموکراتیک لیبرالی، به این معنا که «دگرگونی تدریجی و دموکراتیک» جامعه را به جای انقلاب توصیه می‌کرد. بنگرید به Belov, *Istoria odnoi "druzhby"*, 73-5, 83-5.

حتی در سال 1902، لنین در مقدمه‌ای بر ویراست دوم جزوه‌ی *وظایف سوسیال‌دموکرات‌های روسی*، نقد خود به استرووه را فقط به «برداشتن نقاب» او محدود کرد. آن‌جا که در نوشته‌ای بسیار مبسوط گفت که باید از «حزب مشروطه‌خواه «زمستوو» متشکل از اشراف زمین‌دار لیبرال» قردان بود که «آقای استرووه را از سوسیال‌دموکراسی روسی دور کرد، و با این کار، تغییر شکل او از یک شبه‌مارکسیست به یک لیبرال را تکمیل و با دادن مثالی زنده به ما کمک کرد که تمامی معنای واقعی برنشتاینیسم به طور کلی و برنشتاینیسم روسی به طور خاص را توضیح دهیم.» LCW, Vol. 6, 212-13.

31) LCW, Vol. 1, 349-54.

32) V. 1. Lenin, "Konspekt i kriticheskiye zamechaniya na knigu S. Bulgakova" [Konspektus drafts and critical notes to the book by S. Bulgakov] *Leninskii Sbornik* [Lenin miscellany], (Moscow: Party Publishing House, 1933), esp. 119.

یادداشت‌های این مجلد عمق دانش لنین از ادبیات بین‌المللی را نیز به خوبی مستند می‌کند. لنین در جریان مطالعه‌اش درباره‌ی سرمایه‌داری ارضی، کارهای کائوتسکی، دیوید، هرتز، اس. بولگاکوف و دیگران را تحلیل کرد و آن‌ها را در طرح خود از تکوین جهانی سرمایه‌داری گنجانده است.

33) Karl Kautsky, *Die Agrarfrage. Eine Übersicht über die Tendenzen der modernen Landwirtschaft und die Agrarpolitik der Sozialdemokraten* (Stuttgart: Dietz, 1899).

این مجلد لنین را تشویق کرد که یکی از مبسوط‌ترین یادداشت‌هایش – چهل‌ونه صفحه دست‌نوشته و دفترچه – را بنویسد. بنگرید به:

"Konspekt knigi K. Kautskogo 'Agrarnii vopros,'" in *Leninskii Sbornik*, Vol. 19, 27-83.

34) «سوسیالیست‌های دانشگاهی» آلمانی در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم – مثل لویا برنتانو و ورنر زومبارت – در تضاد با جریان‌های انقلابی جنبش کارگری، نظریاتی درباره‌ی «گذار مسالمت‌آمیز» از سرمایه‌داری به سوسیالیسم صورت‌بندی کردند.

35) در این موضوع بنگرید به:

S. V. Tyutyukin, *Pervaya rossiiskaya revolyutsiya i C. V. Plekhanov* (Moscow: Nauka, 1981), 134-136.

36) LCW Vol. 1, 493-5.

37) *Ibid.*, 495.

38) پس از انقلاب 1905، لنین در نبرد علیه نارودنیسم و همین‌طور عملکردهای استرووه، بولگاکوف، توگان-بارانوفسکی، بردیایف و دیگران، با ارزیابی فاصله‌ی فکری پنهان آن‌ها نوشت: «آن‌ها بورژوا-دموکرات‌هایی بودند که برایشان گسست از نارودنیسم نشانگر گذار از سوسیالیسم خرده‌بورژوایی (یا دهقانی) به لیبرالیسم بورژوایی بود، نه به سوسیالیسم پرولتری، آن‌طور که در مورد ما صادق است.» LCW, Vol. 13, 97.

39) او برای نمونه، مثل مارکس، به تاریخ فرانسه اشاره کرد. LCW, Vol. 1, 419.

40) "The Narodnik-like Bourgeoisie and Distracted Narodism," *Iskra* 54 (1 December 1903). See LCW, Vol. 7, 105.

41) پرسش آخر با جزییات بیش‌تر در فصل‌های سوم و هشتم بررسی می‌شوند.

42) در «پیش‌گفتار» مجموعه‌ی *دوازده سال*، لنین با نگاهی به عقب از سال 1907، بنیاد سیاسی بحث‌های اواسط دهه‌ی 1890 را این‌گونه توصیف می‌کند: به نظر استرووه، دهقانان روسی نه از حکمرانی سرمایه‌داری و استثمار سرمایه‌دارانه، بلکه از «بهره‌وری نابسند»ی کار خودش، یعنی از ادغام‌نشدن در نظام سرمایه و از سرمایه‌داری توسعه‌نیافته رنج می‌برد. «جدل قدیمی و در بسیاری موارد منسوخ با استرووه همچون مثالی آموزنده اهمیت دارد، مثالی که ارزش عملی و سیاسی مجادلات نظری آشتی‌ناپذیر را نشان می‌دهد.» LCW, Vol. 13, 97.

43) On this, see Ágh, *A politika világa*.

44) LCW, Vol. 3, 258.

45) See György Göncöl, "Rosa Luxemburg helye a marxizmus fejlődéstörténetében" [Rosa Luxemburg's place in the evolutionary history of Marxism], "Afterword" in Rosa Luxemburg, *A tőkefelhalmozás* [The accumulation of capital] (Budapest: Kossuth, 1979), 510-1.

46) György Göncöl, "Rosa Luxemburg helye" in in Rosa Luxemburg, *A tőkefelhalmozás*; and LCW, Vol. 4, 91. دیگر، روایت دقیقی از تکوین نظرات لنین ارائه می‌دهد. به گفته‌ی او، لنین در متن راجع به «مسئله‌ی بازار» که پیش‌تر بحثش رفت، با تز آدام اسمیت درباره‌ی رابطه‌ی علی و خطی بین توزیع کار و بازار اشتراک نظر داشت و گرایش سرمایه به رشد را اساساً با پیشرفتِ صرفِ تکنولوژی توضیح می‌داد، درحالی‌که در پژوهش دیگرش (بار دیگر درباره‌ی نظریه‌ی تحقق) درباره‌ی گرایش‌های «افقی» و «عمودی» فعال در گسترش سرمایه‌داری و نیز وظایف جهان‌گستر و محلی‌اش «برای ایجاد مستعمره‌ها و کشاندن قبایل وحشی به گرداب سرمایه‌داری جهانی» نوشت. Ibid., 77-78.

47) *Leninskii Sbornik XXII* [Lenin miscellany] (Moscow: Party Publishing House, 1933), 343-390, translated for the *Lenin Internet Archive* (2010) by Steve Palmer [http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1913/apr/rl-acc-capital-notes.htm].

ترجمه‌های متفاوت نیز از جیمز لاولر (James Lawler) در دست است و پُل زارمبکا (Paul Zarembka) آن را با عنوان «یادداشت‌هایی حاشیه‌ای بر انباشت سرمایه‌ی لوکزامبورگ» به ویراست انگلیسی کار لوکزامبورگ افزوده است. آدرس این ترجمه: *Research in Political Economy*, Volume 18 (Elsevier, Science, New York, 2000), 225-235. این ضمیمه‌ها و حاشیه‌نویسی‌ها روشن می‌کنند که لنین به شدت به درستی تفسیر رُزا لوکزامبورگ از نظریه‌ی مارکسیستی سرمایه‌گذاری مجدد مشکوک بود. مشکل اصلی او با نظریه‌ی انباشت سرمایه‌ی لوکزامبورگ این بود که به نظر لنین – همان‌طور که همه می‌دانند – برای انباشت یا تحقق ارزش ضرورتاً نیازی به وجود «بخش‌ها» و مناطق غیرسرمایه‌دارانه نیست.

48) György Göncöl, "Rosa Luxemburg helye" in in Rosa Luxemburg, *A tőkefelhalmozás* [The accumulation of capital] (Budapest: Kossuth, 1979), 513.

49) پیشی‌گرفتن سرعت نزول در بدهی از آهنگ رشد «در نمونه‌ی مناطق عقب‌مانده، همچون قاعده‌ای ریاضی عمل می‌کند.» بنگرید به Göncöl, ibid.؛ و نیز برای ادبیات جدیدتر به زبان مجاری به *Globalizáció, tőkekoncentráció, térszerkezet* [Globalization, capital concentration and space structure], edited by Ágnes Bernek and Péter Farkas (Budapest: MTA Világgazdasági Kutatóintézet, 2006); Péter Farkas, *A globalizáció is fenyegetései. A világgazdaság és a gazdaságelméletek zavarai* [Globalization and its dangers. Disturbances in global economy and economic theory] (Budapest: Aula Kiadó, 2002).

50) پس از مرگ لنین، درست در فوریه‌ی 1924، لوکاچ نخستین کسی بود که مسئله‌ی مذکور را، در اثر پیش‌تر نقل‌شده‌اش درباره‌ی لنین – که در وین نوشته بود – (لنین: *مطالعه‌ای در وحدت اندیشه‌ی او*، صص. 43-41) با شکوه تمام طرح کرد. هرچند در آن زمان لوکاچ چندان در زمینه‌ی اقتصاد تبحر نداشت، بر این باور بود که بخش اقتصادی تحلیل متأخر لنین، یعنی نظریه‌ی امپریالیسم او، به ژرفای تحلیل لوکزامبورگ (نظریه‌ی انباشت، بازارهای استعماری، خاستگاه‌های جنگ‌ها و...) نیست؛ اما او به‌هرحال از «برتری نظری» لنین در یک جنبه‌ی تعیین‌کننده دفاع می‌کند: مسئله‌ی «ارزیابی فرایند به مثابه‌ی یک کل»؛ به بیانی دیگر، وقتی نوبت به ارزیابی واقعی یک موقعیت جهانی انضمامی می‌رسید، لنین وساطت‌های بین تحلیل نظری و عمل را خیلی خوب در نظر می‌گرفت. بنگرید به Lukács, *Lenin: A Study on the Unity of His Thought*, 89-93. (بحث درباره‌ی انباشت سرمایه دوباره در بستری متفاوت مطرح می‌شود).

51) LCW Vol. 3, 329.

52) برای اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی تاریخ این بحث‌ها و پیکارهای علمی و سیاسی-نظری بنگرید به Krausz, *Pártviták és történettudomány*. طیفی از مواجهات مهم با این بحث در ادامه با جزئیات بیش‌تر بررسی می‌شوند.

53) برای آشنایی با زمینه‌ی تاریخی این بحث بنگرید به Tamás Krausz, *A Szovjetunió története* [The history of the Soviet Union] (Budapest: Kossuth, 2008), I. fejezet: A "gyenge láncszem" [Chapter 1. The weak link]

54) LCW, Vol. 1, 277, 320-1.

55) LCW, Vol. 1, 233-236.

56) «وقتی نمایندگان پیشرفته‌ی طبقه‌ی کارگر در ایده‌های سوسیالیسم علمی، ایده‌ی نقش تاریخی کارگر روسی، تبحر یافتند؛ وقتی این ایده‌ها گسترده شدند؛ وقتی سازمان‌های مستحکمی در میان کارگران برای تبدیل جنگ اقتصادی پراکنده به پیکار طبقاتی آگاهانه شکل گرفتند – آن‌گاه کارگر روس که

در رأس همه‌ی عناصر دموکراتیک برخاسته، رژیم مطلقه را سرنگون و **پرولتاریای روس** را هدایت می‌کند (آن هم شانه به شانه‌ی پرولتاریای همه‌ی کشورها و در مسیر مستقیم پیکار سیاسی آشکار در جهت **انقلاب کمونیستی پیروزمند**).» *ibid.*, 300.

57) لنین در پیش‌گفتارش بر ویراست دوم *توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه* – که در ژوئیه‌ی 1907 نوشته شد – به روشنی ادعا کرد که موازنه‌ی نهایی انقلاب را هنوز نمی‌توان تصور کرد، «از این رو، هنوز زمان... یک بازنگری تمام‌وکمال در این جستار نرسیده است.» *ibid.*، او از منظری سوپژکتیو هم گله می‌کند که هنوز زمان این کار را ندارد، زیرا «وظایف حزبی فوری یک فعال جنبش طبقه‌ی کارگر، هیچ وقت آزادی باقی نمی‌گذارد.» *LCW*, Vol. 3, 34.

58) See Krausz, *Pártviták s tört nettudomány*, esp. 60-2.

59) *LCW*, Vol. 3, 27.

60) ادبیات جریان اصلی کنونی در تاریخ (اقتصادی)، در رابطه با ساختار بنیادی سرمایه‌داری روسی، به نتیجه‌ای نه چندان دور از نتیجه‌ی لنین می‌رسد، اما نظرگاهی را که مستلزم آگاهی طبقاتی معطوف به قیام انقلابی مسلحانه است اتخاذ نمی‌کند؛ این جریان از «تضاد بین کرسی قدرت و جامعه» سخن نمی‌گوید، بلکه آن را از منظر «اختلاف بین قدرت و جنبش‌های اجتماعی چپ‌گرای تندرو» می‌نگرد. بنگرید به A. N. Sakharov, "Introduction" in *Rossiya v nachale*, 52-53. نظرگاه تاریخ اقتصادی نیز در حال تغییر است، چنان‌که در تعادل نهایی حاصل از یک دهه توسعه‌ی اقتصادی پیش از جنگ جهانی اول بازتاب یافته و یو. ای. پتروف (U. A. Petrov) در کتاب مذکور گفته است: «در آغاز قرن بیستم، بر اساس معیارهای ملل پیشرفته، روسیه همچنان کشوری با اقتصاد عقب‌مانده بود، اما وارد سپهر رشد اقتصادی سالم در چارچوب الگوی بازاری شده بود.» «Rossiyskaya economica v nachale XX veka," in *Rossiya v nachale*, 219

61) در ادبیات تاریخ‌پژوهانه، واقعیتی که معمولاً به آن توجه نمی‌شود این است که لنین در نگارش جزوه‌اش راجع به امپریالیسم، از حجم باورنکردنی‌ای از مطالعات علمی و کارهای آماری استفاده کرد. فقط یادداشت‌ها و فیش‌های پژوهشی‌اش دو مجلد کامل را پر می‌کنند که هر کدام 400 و 500 صفحه‌ی چاپی می‌شوند. بنگرید به 489, *Leninsky Sbornik Vol. XXII (1933), and Vol. XXVII (1934)*، همراه با نمایه‌ی نام‌ها در مجلد چاپی که به 470 مورد می‌رسد و بیش‌ترشان شامل اقتصاددان‌ها، تاریخ‌نگاران، فلاسفه، جامعه‌شناسان، آماردان‌ها و البته سیاستمداران می‌شوند. از کارنگی (Carnegie) تا زومبارت، از آر. هونیگر (R. Honiger) تا ای. تری (E. Théry)، و از جی. لسکور (J. Lescure) تا هیشیدا (Hishida) ی ژاپنی یا از جی. پاتویله (J. Patouillet) تا ریسسه (Riesser)؛ آثار حاشیه‌نویسی‌شده‌ی این نویسندگان و داده‌های مربوطه یا سطور تفسیری، این صفحات را پر کرده‌اند. بنگرید به *LCW*, Vol. 39.

62) *LCW* Vol. 20, 152-4. مقاله در شماره‌ی سیزدهم مارس 1914 نشریه‌ی *پوتی پراودی* (Puty Pravdi) منتشر شد. دست‌نوشته‌ی مقاله‌ی موردنظر، که اُخرانا – «اداره‌ی سیاسی» – به عنوان شاهده‌ی بر فعالیت ضدحکومتی *پراودا* آن را مصادره کرد، دهه‌ها در آرشیو نگه داشته شد.

63) همان‌طور که در مجموع تأیید شده است، جدای از هابسون، هیلفردینگ بیش‌ترین نفوذ را بر نظریه‌ی امپریالیسم لنین داشته است، اما تأکید بیش از حد بر نقش این دو اشتباه است. اَلک نُو، نخستین تحلیلگر جدی این اثر لنین در غرب، اهمیت آن را حتی بر اساس مباحث اقتصادی محض زیر سوال نبرد، هرچند به بسیاری از دعاوی آن نقد داشت. بنگرید به *Nove, "Lenin as Economist," in Lenin: The Man, the Theorist, the Leader, 198-203*. از یک جهت، لنین توانایی فنی نظام سرمایه برای نوسازی خود و پیامدهایی را که این امر در کشورهای مرکز از نظر دستکاری آگاهی خلق داشت، دست کم گرفته بود. هم‌زمان، به روشنی اثبات شده که امپریالیسم «صدای جان‌دادن» سرمایه‌داری نیست. هزینه‌های «بقا»ی سرمایه‌داری برای بشریت مسئله‌ی دیگری است. البته نُو کاری به این موضوع ندارد. *ibid.*، لنین بر مبنای نظام فکری سیاسی خود، پاسخ کارآمدی به این پرسش داد. عنوان این اثر، عبارت «بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری را در خود دارد، هرچند برخی نویسندگان بر این باورند که ترجمه‌ی دقیق‌تر عبارت *visshaye stadiya* «مرحله‌ی بالاتر» است. فارغ از این ترجمه، باز «مرحله‌ی بالاتر» به لحاظ نظری اصطلاح دقیق‌تری است.

64) ساده‌سازی‌های بی‌رحمانه و با جهت‌گیری متضاد از نظریه‌ی امپریالیسم که در دوره‌ی استالینیستی پرورانده شدند، حتی در برخی از کارهای حرفه‌ای و بالغانه‌ی زمانه‌ی ما هم جان گرفته‌اند. بنگرید به *Volobuyev, Drama rossiskoy Istorii, 154-9*.

65) *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism*, *LCW*, Vol. 22, 278.

66) *LCW* Vol. 22, 299. «مالکیت خصوصی مبتنی بر کار خُرده‌مالک، رقابت آزاد، دموکراسی و همه‌ی تکیه‌کلام‌هایی که سرمایه‌داران و رسانه‌هایشان با آن‌ها کارگران و دهقانان را فریب می‌دهند، متعلق به گذشته‌های دورند. سرمایه‌داری به یک نظام جهانی ستم استعماری و سرکوب مالی اکثریت عظیمی از جمعیت جهان به دست گروهی از کشورهای «پیشرفته» بدل شده است... کشورهای بی‌سرمایه‌ی جهان را به درون جنگ خودشان بر سر تقسیم غنایم می‌کشاند.» *ibid.*, 191.

67) «اما وقتی نُه‌دهم آفریقا (در سال 1900) تسخیر، و وقتی کل جهان تقسیم شده بود، ناگزیر دوران تملک انحصاری مستعمره‌ها و در نتیجه، دوران مبارزه‌ی بسیار شدید بر سر تقسیم و بازتقسیم جهان فرا رسید.» Ibid., 299-300. در این‌جا لنین به واقعیتی که امروز دیگر آشکار شده توجهی نداشت؛ این که چنین «تقسیم»ی می‌تواند سرشتی دائمی داشته باشد.

68) لنین با «سوسیالیست‌های دولت‌گرا» که «عاشق» سازماندهی انحصارگرانه بودند، وارد جدل شد. «سرانجام وقت آن رسیده که سوسیالیست‌های دولت‌گرای ما که اصول زیبا کورشان کرده، بفهمند در آلمان هدف انحصارها هرگز نفع‌رساندن به مصرف‌کنندگان نبوده و چنین نتیجه‌ای هم در پی نداشته‌اند؛ حتی بخشی از سودهای کارفرمایی را به دولت منتقل نکرده‌اند. کارکرد آن‌ها فقط تسهیل بهبود صنایع خصوصی‌ای بوده که در معرض ورشکستگی قرار داشته‌اند – آن هم به هزینه‌ی دولت. [...] این‌جا به روشنی می‌بینیم که چگونه انحصارهای خصوصی و دولتی در عصر سرمایه‌ی مالی در هم تنیده شده‌اند و چگونه هر دوی آن‌ها فقط حلقه‌هایی مجزا در مبارزه‌ی امپریالیستی بر سر تقسیم جهان بین انحصارگران بزرگ هستند.» LCW, Vol. 22, 250-51.

محدودیت‌های نظری لنین در این اثر برجسته شده‌اند:

Peter Szigeti in *Világrendszernézében. Globális "szabad verseny" - a világgazdaság jelenlegi stádiuma* [Survey of world orders. Global "free competition"-the current stage of world capitalism] (Budapest: Napvilág, 2005), 37.

بی‌شک لنین امکان ایجاد یک «سرمایه‌داری رفاهی» (یا حتی مراحل بعدی توسعه‌ی سرمایه‌داری) در آینده و پیامدهای آن را پیش‌بینی نمی‌کرد، اما باید توجه داشت که آن زمان در میان معاصران او، هیچ‌کس بر مبنای تحلیل نظری چنین انتظاری نداشت. اگر کسی هم چنین انتظاری داشت – آن هم به طور ناقص – آن شخص برنشتاین بود، که امکان‌های یک «سرمایه‌داری خوب» را تصور می‌کرد، بدون این که از پیش هیچ‌یک از شکل‌های انضمامی آن را ببیند. از این جهت، لنین تلاش‌های برنشتاین را جلوه‌ای از ایدئولوژی اشرافیت کارگری می‌دانست. شاید تنها کینز بود که به ویژه بر مبنای تجربه‌ی بی‌واسطه‌ی انقلاب بلشویکی – کمونیستی، تأکید می‌کرد که جهان سرمایه هم باید پاسخ اجتماعی و اقتصادی در خوری به ماجرای برخاسته از چالش اجتماعی و اقتصادی بلشویسم بدهد و هم قادر به چنین کاری است (The Economic Consequences of the Peace, 1919).

69) LCW, Vol. 22, 240.

70) LCW, Vol. 19, 454. او مسئله‌ی مهاجرت را در پرتوی داده‌های بسیار دقیق و جزئی واکاوی کرد و بر این نکته دست گذاشت که «مردمان کشورهای پیشرفته، در حال حاضر، بهترین مشاغل مُزدی را برای خودشان می‌گیرند و کم‌مُزدترین مشاغل را برای ملل نیمه‌بربر می‌گذارند» و در عین حال «بورژوازی کارگران یک ملت را علیه کارگران ملتی دیگر برمی‌انگیزد.» خود این واقعیت شاید لنین را به این نتیجه‌گیری مقاله‌اش رسانده باشد که «کارگران روسیه... با کارگران همه‌ی کشورها در یک نیروی بین‌المللی واحد با هدف رهایی متحد می‌شوند.» Ibid., 456-7.

71) LCW, Vol. 22, 17.

72) LCW, Vol. 22, 337-8.

73) هیچ اتفاقی نیست که وقتی لنین پس از تبعید سرانجام پلخانوف را ملاقات کرد، نخستین اختلاف سیاسی‌شان در فرایند تعریف رابطه‌شان با بورژوازی روس رخ داد، که در ابتدا صرفاً حکم تغییر نقطه‌ی تمرکز به معنایی سیاسی – راهبردی بود. (برای تحلیلی بسیار دقیق از آشنایی و نخستین تماس‌ها بین لنین و پلخانوف بنگرید به Loginov, Vladimir Lenin. Vybor puti, 356-428).

74) بحث مسائل سیاسی در کنگره‌ی حزبی 1907 لندن طرح شد. در جریان این کنگره، بلشویک‌ها و منشویک‌ها در زمینه‌ی پیامدهای انقلاب به طور کامل و برگشت‌ناپذیری از هم جدا شدند. منشویک‌ها همچنان آینده‌ی فرایند انقلابی را در همکاری با بورژوازی می‌دیدند، درحالی که بلشویک‌ها طرفدار همکاری با دهقانان فقیر بودند. برای اطلاعات دقیق‌تر درباره‌ی این موضوع بنگرید به Krausz, *Pártviták és történettudomány*, 30-37, 49-51; also Tamas Krausz, "Az első orosz forradalom és az oroszországi szociáldemokrácia 'második' szakadása" [The "second split" of the first Russian revolution and Russian social democracy], *Századok* [Centuries] (1983/4), 840-870

75) او در آماده‌سازی سخنرانی خود در اوایل سال 1903 در پاریس (با عنوان دیدگاه‌های مارکسیستی درباره‌ی مسئله‌ی ارضی در اروپا و روسیه، 23-26 فوریه، پاریس) یادداشت‌هایی برداشته که منابعی مهم در این زمینه هستند. بنگرید به *Leninskii Sbornik*, Vol. XIX (1932), 225-95. In English, LCW, Vol. 40, 40-52

76) LCW, Vol. 13, 319. درباره‌ی تکوین دیدگاه‌های لنین در مسئله‌ی ارضی به زبان مجاری، بنگرید به Lajos Varga, "Az Oroszországi Szociáldemokrata Munkáspárt első, 1903-as agrárprogramja" [The first agrarian program of the Russian social democratic labor party from 1903], *Párttörténeti Közlemények* [Party historical publications], (1978)3

77) این اثر را که Zerno به عنوان کتابی مستقل در سال 1908 در سن پترزبورگ منتشر کرد، فوراً مصادره شد؛ طبق گفته‌ی خود لنین، تنها یک نسخه از کتاب باقی ماند که در سال 1917 بر اساس آن بازچاپ شد. LCW, Vol. 13, 217-428.

78) Ibid., 225.

79) Ibid., 229.

80) برای آشنایی با بحث او با ام. شانین، بنگرید به Ibid., 287-93. در این جا لنین، در واقع با خودانتقادی، خاطرنشان می‌کند که برنامه‌ی کنگره‌ی دوم حزب سوسیال‌دموکرات کارگران روسیه، در درجه‌ی تحول سرمایه‌دارانه‌ی کشاورزی در روسیه اغراق کرده است. او با این کار، به نحوی از کار تاریخی خودش (توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه) انتقاد کرد، هرچند حق داشت که این اغراق همگام با سیر اصلی روند تاریخ بود.

81) LCW, Vol. 13, 323.

82) Ibid., 237.

83) Ibid., 239.

84) LCW, Vol. 9, 59.

85) LCW, Vol. 9, 85.

86) LCW, Vol. 13, 117-18. See also *Two Tactics of Social-Democracy in the Democratic Revolution*, LCW, Vol. 9, 106-7.

87) بنگرید به مقاله‌ی لنین در همین موضوع با عنوان «امور مالی روسیه». این مقاله در دوره‌ی انقلاب 1905، پس از یکم (چهاردهم) اکتبر 1905 نوشته شده است. مقاله نخستین بار در این نشانی چاپ شد: *Leninskiy Sbornik*, Vol. XVI, 1931. «ما بارها گفته‌ایم که حکومت خودکامه بیش از پیش در مسائل مالی‌اش گیج و آشفته شده است (البته فکر کنم عبارت «حَقّه‌های مالی» دقیق‌تر باشد). بیش از پیش روشن می‌شود که یک فروپاشی مالی اجتناب‌ناپذیر است.» LCW, Vol. 41, 176.

88) LCW, Vol. 23, 250-1.

89) LCW, Vol. 23, 47.

90) متون گسترده‌ی موجود راجع به این موضوع هرگونه توضیح و شرح بیش‌تر را غیرضروری می‌کند. نویسنده خود در جای دیگر به این موضوع پرداخته است (*Pártviták és történettudomány*). جدای از کار بلا کیرشنر که در بالا به آن اشاره شد، در این زمینه بنگرید به Baruch Knei Paz, *The Social and Political Thought of Leon Trotsky* (Oxford: Clarendon Press, 1978).

91) LCW, Vol. 23, 252. «انقلاب روسیه به جنبشی در سرتاسر آسیا دامن زده است.» اشاره‌ی او به تب انقلابی‌ای است که در ترکیه، ایران و چین موج می‌زد. «تنباید فراموش کرد که خبر بیانی‌ی قانونی تزار، که سی‌ام اکتبر 1905 به وین رسید، نقشی تعیین‌کننده در پیروزی نهایی حق رأی عمومی در اتریش بازی کرد.» (اعتراضات خیابانی بزرگی در وین انجام شده بود.)

92) LCW, Vol. 23, 236-7.

93) در این موضوع بنگرید به:

Amil Niederhauser, "On the Slavophile approach to history," *Acta Universitatis Debreciensis de L. K. nominatae*, Series Historica (Debrecen: 1966), esp. 27-41.

94) هگل، مارکس و انگلس درباره‌ی ویژگی‌های توسعه‌ی تاریخی روسیه بارها اظهار نظر کرده‌اند؛ برای مثال بنگرید به:

G. W. F. Hegel, *Előadások a világtörténet fífilozófiájár* (Budapest: Akadémiai Kiadó, 1966), 189-190; K. Marx, *Die Geschichte der Geheimdiplomatie des 18 Jahrhunderts* (West Berlin: Verlag Olle und Wolter, 1977); F. Engels, *Az emigráns irodalom című ciklus*. MEM, Vol. 18, 493-554, 651-661.

95) برای پیشا-تاریخ و پسا-تاریخ این بحث پُردامنه بنگرید به Krausz, *Pártviták és történettudomány*

96) See *IV-y Obyedinitelny syezd R.S.D.R.P. Aprel (aprel-mai) 1906 goda. Protokoly* [Proceedings of the Fourth Unity Congress. April (April-May) 1906] (Moscow: 1959); and G. V. Plekhanov, "K agrarnomu voprosu v Rossii" [On the Agrarian Question in

Russia], in *Sochineniia* Vol. 15 [Works] (St. Petersburg-Leningrad: Gosudarstvennoe izdatelstvo, 1923-1927), first published in *Dnevnik Sotsialdemokrata* (1906): 5.

97) G. Plekhanov, "Our Differences," *Selected Philosophical Works* Vol. 1, translated by R. Dixon (Moscow: Foreign Languages Publishing House, 1961), also (London: Lawrence & Wishart, 1961), 218.

98) LCW, Vol. 10, 331-333.

99) برای اطلاعات بیشتر تر بنگرید به Krausz, *Szovjet Thermidor*, 83-91.

100. See Srube's much quoted text from 1908, "Velikaya Rossiya," in *Patriotica. Politika, kultura, religija, sotsializm. Sbornik statey za pyat let* (1905-1910) (St. Petersburg: 1911), 78.

101) تحلیل ال. بی. کامنف از این موضوع جذاب است. بنگرید به:

"Vekhsti. O teni Bismarcka," in *Mezhdu dvumya revolyutsiami* Sbornik Statyei Izd. 2-oye (Moscow: 1923), 291-316.

102) برای جزئیات بیشتر تر بنگرید به Krausz, *Pártviták és történettudomány*, 40-57.

103) Lev Trotsky, 1905 (Moscow: 1922), 15, 19-22. (Especially the chapter "Sotsialnoye razvitiye i tsarism" [Social development and tsarism].

104) سوسیال‌دموکرات‌های منشویک تحلیل‌های تاریخی خودشان را در مجلدی جدا گردآوری کردند. به ویژه بنگرید به *Obshchestvennoye Razvitiye narodnogo* "Razvitiye narodnogo" *dvizheniye v nachale XX veka*, Vol. 1 (St. Petersburg: 1909) به پژوهش پی. پی. ماسلوف در این مجلد نیز بنگرید: "hozyaytsva i yev vliyaniye na borbu klassov v 19 veke," *ibid.*, 643-62, especially 649-57.

105) طرحی از زندگی اولمینسکی را در این اثر می‌توانید بخوانید: O. Lezhava and N. Nelidov, *M. S. Olminsky. Zhizn i deyatelnosty* (Moscow: Politizdat, 1973). ام. اولمینسکی پیش از این در سال 1904 در نزدیک‌ترین حلقه‌ی همکاران لنین جای داشت و در شورای بیست‌ودو بلشویک که در اواخر جولای و اوایل آگوست 1904 گرد هم آمدند شرکت داشت. در همین زمان بود که تصمیم تأسیس یک نشریه‌ی حزبی اتخاذ و چراغ سبز نشریه‌ی بعدها مشهور و پریرود نشان داده شد. نخستین شماره‌ی این نشریه بیست‌ودوم دسامبر همان سال درآمد. بنگرید به *ibid.*, 90.

106) See M. Aleksandrov, *Absolyutizm, gosudarstvo i byurokratiya* (Moscow: 1910).

107) تاریخ‌نگار معروف، پیوتر میلیوکوف – که یکی از بنیانگذاران حزب لیبرال «کادت»، سپس رهبر آن و سرانجام وزیر خارجه‌ی دولت موقت شد – پیش‌تر به نقش «فعالانه و خلاقانه»ی دولت در تاریخ روسیه اشاره کرده بود، و هرچند بی‌شک بر استقلال ماشین بوروکراتیک دولت از طبقات حاکم بیش از حد تأکید داشت، در زمان خود پرسش‌های تاریخی مهمی را – به ویژه درباره‌ی تکوین دولت – طرح کرد. او با پیروی از مسیر وی. ا. کلیوچفسکی، مسئله‌ی چگونگی تأثیر غرب بر توسعه‌ی روسیه را پیش کشید.

L. P. N. Miliukov, *Ocherki po istorii russkoy kulturi*, Vol. 1 (Paris: 1937), a Jubilee publication.

میلیوکوف رویکردش به تاریخ را زیر نفوذ فلسفه‌ی پوزیتیویستی کُنت و فلسفه‌ی «ترکیبی» اسپنسر پروراند. نظریه‌ی «خطوط جامعه‌شناختی» زمینه‌ی فهم «اُرگانیک» و «دوره‌ای» از «فرهنگ‌ها»ی تاریخی را فراهم کرد. او بر این مبنا با «یک‌سویه‌نگری» مارکسیسم مقابله می‌کرد.

108) M. Aleksnadrov, *Absolyutizm*, 65-67.

109) See David Ryazanov, *Anglo-Russkoye otnosheniya v ocenke Marxa (Istoriko-lkriticheskiy etyud)* (St. Petersburg: Petrogradskovo Sovyeta i Krestyanskih Deputatov, 1918), 36, 47-48;

برای تحلیلی دقیق‌تر از این مجموعه‌ی مسائل بنگرید به Krausz, *Pártviták és történettudomány*, 52-59.

110) LCW, Vol. 17, 362-3.

111) LCW, Vol. 15, 321.

112) *Ibid.*, 271.

113) *Ibid.*, 271-72.

114) LCW, Vol. 17, 389-90.

115) Ibid., 90.

116) برای آشنایی با نظر لنین در این موضوع بنگرید به:

LCW, Vol. 6, A Letter to the Zemstvoists and The Draft of a New Law on Strikes, and Vol. 34, 437-440.

117) LCW, Vol. 19, 195-6; LCW, Vol. 34, 407-8; LCW, Vol. 21, 246-7, 424, 430-1; LCW, Vol. 22, 81, 146-147.

118) بنیادهای فلسفی-تاریخی رویکرد پلخانوف به روسیه را – که بر مبنای آن‌ها ویژگی‌های نوسان بین **توسعه‌ی غربی و آسیایی** را توصیف می‌کند – در مقدمه‌ی مشهورش در این نشانی ببینید: 11-12, Georgi Valentinovich Plekhanov, *Sochineniya. V 24 h tomakh* Vol. 20 (Moscow: 1925), 11-12

119) بنگرید به بررسی‌های او درباره‌ی یکی از چهره‌های برجسته‌ی نخستین نسل از تاریخ‌نگاران حزبی شوروی در دهه‌ی 1920، ای. بوبنوف: 133-113, "Razvitiye roli Lenina v istorii russkovo marxizma," in Uč., *Osnovniye voprosi istorii RKP* (Moscow: Sbornik statyey, 1925), 113-133

120) بنگرید به Krausz, *Pártviták és történettudomány*, 76-77. تحلیل تطبیقی رویکرد مفهومی لنین و پلخانوف به انقلاب را نیوتیوکوف در دوره‌ی شوروی تکمیل کرد. البته او چشم‌انداز لنین به رویدادهای درحال‌وقوع را پذیرفته بود، اما در مجموع تحلیل‌های عینی‌ای ارائه داد: *Pervaya rossiyskaya revolyutsia i G. V. Plekhanov* (Moscow: Nauka, 1981)

121) در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری روسیه، بحثی جنجال‌برانگیز از دهه‌ی 1960 تا همین امروز، در قالب بحثی به طول چند دهه بین وی. اس. دیاکین (V. S. Dyakin) و ای. یا. آوره (A. Ya. Avreh)، حول این موضوع جریان دارد. اخیراً در سال 1990 این بحث شاخه‌های متعددی پیدا کرده است. بنگرید به V. S. Dyakin, *Bil li shans u Stolipina?* این کتاب پس از مرگ نگارنده‌ی آن منتشر شد. به ویژه بنگرید به "Proyekt otveta V. S. Dyakina na kriticheskie zamechaniya A. Ya. Avreha," 352-357, as well as A. Ya. Avreh, *tsarism nakanunye sverzheniya*

122. LCW, Vol. 17, 410.

123) تاریخ‌نگاری‌های جدید سرشار از داده‌های اجتماعی و فرهنگی درباره‌ی این «دگرگونی بورژوازی» هستند. برای مثال بنگرید به Boris N. Mironov, *The Social History of Imperial Russia 1700-1917*, Vol. 1 (Boulder, CO: Westview Press, 2000). باین‌حال، میرونوف درباره‌ی پادشاهی تزاری اغراق می‌کرد، که نه تنها لنین، بلکه هر منشویک یا اس.آری را هم بسیار می‌رنجاند. Ibid., 227. نویسنده در جایی دیگر، بدون هیچ کنایه و طنزی، از «پادشاهی مشروطه» در دوره‌ی پس از 1906 حرف می‌زند، درحالی‌که دوما عملاً قدرت قانونگذاری نداشت. همچنین برای او «حاکمیت دولتی قانون‌مدار» (ibid., 159) و هم‌زمان عملکرد کشورهای مرکز تنها «معیار سنجش» هر شکلی از پیشرفت بودند. از نقطه‌نظری حرفه‌ای، خوش‌بختانه کتاب، با بهانه‌جویی‌هایی که به طرز رقت‌آوری خام‌دستانه هستند، ایدئولوژی بنیادی‌اش را که همان آرمانشهر «خودکامگی خوب» است، نفی می‌کند. باین‌حال، گنجینه‌ای از داده‌های ارزشمند را پیش می‌کشد.

124) LCW, Vol. 17, 466.

* متن حاضر ترجمه‌ای است از:

Tamás Krausz (2015), *Reconstructing Lenin: An Intellectual Biography*, translated by Bálint Bethlenfalvy with Mario Fenyo, New York: Monthly Review, pp. 76 – 109.